چرا نوشتن؟ * اینجا شرح داستان یک سفر معنوی است برای کسانی که با هم همسفریم.
نوشته‌ها published on نوامبر 23, 2025 with دسته: طنزطور, from www.unwritable.name. Printed on نوامبر 23, 2025

## فقط مر بوط به کار!

November 17, 2025

دسته‌ها: تمرین عملی, چرا می‌نویسم؟, طنزطور, نمایشنامه, وقایع

برچسب‌ها: اقتصاد, پول, روابط, کار, همسر

زمان خواندن 3 دقیقه.

**فقط مربوط به کار!**

***

دوستان خوبی دارم که در حال بیزینس هستند. آنها وجودشان و ذهنشان را وقف بیزینس کرده‌اند و از قضا بیزنیسمن های موفقی هم هستند. این دوستان فقط در مورد کار با من حرف میزنند. بعدها همسر اول من هم تبدیل به بیزینسمن شد و بارها به من گفته که حاشیه نرو و فقط در مورد کار حرف بزن. اینها را گفتم تا بگویم که تعداد آدمهای بیزینس محوری که میشناسم کم نیستند.

به خاطر همه گیری اقتصاد و مادیات در جهان، تقریبا همه بخصوص در امریکای شمالی چنین هستند. این دوستان در عمل و حتی صریحا می‌گویند که اگر حرف غیر مرتبط بزنی جوابت را نمی‌دهیم.

آنها پیغامهایی که مربوط به کار نباشد را یا نمی فهمند یا نمی‌خواهند پاسخ بدهند یا برایشان مهم نیست.

من هم بازی را متوجه شده‌ام و فقط حرفهایی را میزنم که آنها دوست دارند بشنوند. رابطه انسانی و زیبا و خلاق و زندهٔ ما به یک بازی خشک و بدون روح تبدیل میشود.

بازی زامبی ها.

معمولا قبل از اینکه چیزی بگویم یا پیغامی بخواهم بدهم باید خودم را از فیلتر این دوستان عبور بدهم تا بفهمم که آیا این موضوع از نظر آنها مرتبط هست یا نه!

خلاصه این که این این دوستان باید اول پیشکش را ببینند و بعد خودت را.

مثل وکیل ها که اول باید پول واریز کنی بعد تماس بگیری.

یا مثل کشور سرمایه داری کانادا که باید اول پولت را ببینند بعد خودت را.

Persian

دوستی داشتم که قبل از هر گونه تماس با او باید معامله ای چند میلیونی پیدا میکردم تا او راغب به صحبت با من بشود.

دوستان دیگر و جوانان هم یکی یکی به این جرگه می پیوندند.

آنها هر چیزی غیر از پول را اتلاف وقت می‌پندارند.

برای آنها فقط خروجیِ تو مهم است.

مثل دامداری که فقط میزان شیر خروجی از گاو مهم است.

دیکتاتورها و سلاطین هم چنین اند.

تو از قبل باید بدانی دیکتاتور چه دوست دارد بشنود و همان ها را آماده کنی. اگر حرفی خلاف میل او بزنی جانت و رابطه‌ات با دیکتاتور در خطر می افتد.

از نظر این دوستان، من همیشه در حاشیه هستم.

این نوشته ها هذیان گویی است.

خدا وجود ندارد و توهم است.

هیچ چیزی مهمتر از مادیات و پول نیست و بدن و ذهن و پول اصل داستان است.

مابقی هیچ است و  پوچ است و توهم.

من هم خواب هستم و متوهم.

چه صریحا و چه در لفافه این را به خودم یا پشت سرم میگویند.

این دوستان ابتدا خودشان را و بعد روابطشان را و بعد دیگران و از جمله من را به ابزاهایی برای رسیدن به اهداف مهم خودشان می‌بینند.

تمرکز داشتن و جدی بودن در کار و پیگیری و تلاش همه خوب اند.

اما این تمرکز و توجه را کجا می‌خواهی بگذاری؟

کار؟ پول؟ اهداف؟

یا آدمها و یا خودت؟

Persian

این توجه را می‌خواهی بیرون خودت بگذاری یا درون خودت؟

کار بیرونی مهم است یا کار درونی؟

از نظر این دوستان، درون وجود ندارد اگر هم هست مهم نیست. چیزهای غیر مادی هم همینطور. یا اصلا وجود ندارند یا مهم نیستند.

برای دوری جستن از چنین وضعیتی سعی کرده ام که اهدافم را کم کنم و تلاش کنم به آدمها گوش بدهم.

بدون پیشداوری.

بدون قضاوت. بدون انتظار. بدون توقع.

و این بالاترین و کمیاب ترین کیفیتی است که این روزها در جامعه می‌بینم.

امیدوارم چنین کیفیتی در من تثبیت شود که کیفیتی برگرفته از فراوانی و ثروت است.

این مهمترین کار من است.

من فقط مربوط به این کار با شما حرف میزنم.

😉

فقط کار!

*

✍🏻 نانوشتنی

unwritable.org

Persian 🇮🇷

# تولدم مبارک؟!

July 10, 2025

دسته‌ها: دربارهٔ من, طنزطور, وقایع

برچسب‌ها: تولد, خدا, روابط, عشق, مرگ

زمان خواندن 3 دقیقه.

## تولدم مبارک؟!

***

روز تولد ۴۶ سالگی، ساعت ۳:۱۵ بامداد!

وقتی تولد کسی میشود معمولاً می‌نویسم «تولد همه مبارک» بعد هم لینک زیر را که در این مورد توضیح می‌دهد را می‌گذارم.

post_type=post&همه+تولد=https://www.unwritable.name/?s

چند ده نوشته اینجا هست که در آن سعی کردم بنویسم چرا «تولد همه مبارک»

ولی خوب کیست که بخواند و کیست که بداند؟

دوستان لطف دارند و چنین می‌نویسند

«... رسول جونم تولدت مبارک باشه

درسته خیلی اعتقادی به تبریکات اینچنینی نداری 🤣😂

اما من پای اعتقاد خودم همه رو دوست دارم دونه دونه تبریک بگم 😅🥰😄

امیدوارم روزهای قشنگی در پیش رو داشته باشی و حال دلت عالی باشه 🎂🎁🌸❤️🥰🥳

«Rasool Shahrad@

خیلی هم عالی. همیشه لطف داشته اند. همیشه شرمنده کرده اند. ممنونم ضربدر هزار! 🤲🙏

اما ظاهراً لازم است بیشتر توضیح بدهم.

خوب از خودم شروع کنم.

باور کنید من اصلاً یادم نیست چه روزی متولد شدم!

Persian

وقتی متولد شدم حافظه نداشتم! عدد روز و ماه و سال بلد نبودم. اصلاً نمی‌دانستم زمینی هست و خورشیدی. نمی‌دانستم کدام دور کدام می‌چرخد!

بعدها در چهار پنج سالگی وقتی خانواده و جامعه در حال ساختن ایگوی من بودند گفتند تو فلان روز به دنیا آمدی! آنها یک عدد و یک اسم را روی یک کاغذ رنگی نوشتند و گفتند این شناسنامهٔ تو است! حالا تو دیگر بی شناسنامه و گمنام نیستی! تو چنین و چنانی! و فلان و بهمان. 😁

قبلاً از «هویت» و از «من» بسیار قلم فرسایی کرده‌ام!

post_type=post&هویت=https://www.unwritable.name/?s

post_type=post&من+کیستم=https://www.unwritable.name/?s

من از نزدیک شاهد تولد دخترم بودم. اتفاقی شگفت انگیز و غیر قابل توصیف.

تولد انسان، اتفاقی عجیب و خاص است. واقعا عجیب. نوزادی تقریباً از هیچ به این دنیا می‌آید. هویت می‌گیرد. فکر میکند خاص است. حدود ۸۰ سال بعد هم میمیرد و هویتی که از اول وجود نداشت به جای اصلی خودش بازمی‌گردد.

باز هم از تجربهٔ خودم بگویم.

امروز صبح که بیدار شدم هیچ تفاوتی با صبح های دیگر برایم نداشت!

تنها تفاوتش نوشتن این نوشته است !

وقتی میگویم «تولد همه مبارک» یعنی خاص بودن خودم و خاص بودن همه را نشانه می‌روم.

و باور کنید کاملاً آگاهانه این کار را می‌کنم. این کار را قبلاً آگاهانه در مورد خودم انجام داده ام! حالا یک تلنگر دیگر به خودم و شما می‌زنم!

یعنی هویت خاص خودم و تو را نشانه می‌روم.

یعنی یک تلنگر به خودم و تو می‌زنم که آهای! حواست هست که من و تو خاص نیستیم؟

این درک که من و تو خاص نیستیم، به این می‌رسد که من و تو یکی هستیم.

این یکی بودن پایهٔ تمام آنچه عشق می‌نامیم است.

این یکی بودن پایهٔ تمام آنچه اخلاق می‌نامیم است.

جالب این است که این یک اعتقاد نیست!

Persian

این بزرگترین حقیقت و فکت زندگی است!

این بزرگترین درس زندگی است.

این که من خاص نیستم.

این که آنچه هست «ما» ست و نه «من»

شاید تمام درس سعدی و حافظ و مولانا این باشد.

شاید تمام هدف یوگا، همین یگانگی باشد.

نتیجهٔ بعدی این درس این است که «او» را پیدا می‌کنی.

نه تنها «من» و «تو» خاص نیستیم، بلکه حتی بدون «او» وجود نداریم!

فقط یک هویت خاص وجود دارد.

یک وحدت.

کثرت هم هست.

کثرت «من» و «تو» هستیم.

اما وحدت هم هست!

این خاص بودن های موقتی تشعشعی از آن خاص مطلق است!

چه بگویم که قبلاً گفته اند و شنیده ایم.

که یکی هست و هیچ نیست جز او!

وحده، لا اله الا هو!

✍🏻 نانوشتنی

www.unwritable.name

Persian 🇮🇷

# قد گاو نمی‌فهمه!

May 20, 2025

دسته‌ها: طنزطور, کوتاه

برچسب‌ها: سلامتی, طبیعت و زمین, ملامتی

زمان خواندن 1 دقیقه.

قد گاو نمی‌فهمه!

***

چندین سال پیش تو جنگلهای شمال یه گاو داشت می‌چرید. سعی کردم از علف های مختلف بهش بدم. گاو با همون دماغ خیس و بزرگش هر علفی رو که جلوش می‌گرفتم یه بو می‌کرد و در کسری از ثانیه تصمیم می‌گرفت که می‌خواد اون علف رو بخوره یا نه. به نظر می‌رسید کاملاً مطمئن هست که کدوم علف خاص رو باید بخوره و کدوم رو نخوره.

بعدها دیدم تقریباً تمام حیوانها دقیقاً می‌دونن چی رو چقدر و از کجا بخورند.

هم حیوانات گیاهخوار و هم گوشتخوار دقیقاً انتخاب می‌کنند که چی بخورند و چقدر بخورند و کی بخورند.

غیر از حیوان هایی که همنشین انسان شدند و تو شهرها یا اسارت مجبورند آشغال های انسان رو بخورند.

از بین تمام حیوانها تنها حیوانی که نمی‌دونه چی بخوره بلانسبت شما، انسانه!

ما آدمها پدر کرهٔ زمین رو درآوردیم. کشاورزی و دامداری و صنعت و دفتر و دستک درست کردیم. بعدش هم برای اینکه بفهمیم چی بخوریم باید با صدتا دکتر تغذیه و مشاور و متخصص چاقی و لاغری مشورت کنیم.

آخرش هم یک صنعت غذایی درست کردیم که برای بدست آوردن سود، حاضره هر آشغالی رو به خورد همه بده.

هزار تا بیماری متابولیسمی ناشی از تغذیه بد و مسموم کردن زمین‌ها و محصولات کشاورزی و نحوه برخورد زشت و بی رحمانه با حیوانات و خلاصه یه معجون خراب.

همهٔ جنگلها را داریم نابود می‌کنیم و سلامتی خودمون و بقیهٔ ساکنین زمین رو تهدید کردیم.

البته در بین انسان‌ها آدمهای فهمیده هم کم نیستند. مثلاً سادگورو که میگه با گرفتن دستم روی غذا می‌فهمم باید بخورم یا نه.

یا پیرهای قدیمی و روستایی که ۹۰ سال در سلامتی عمر می‌کردند و دقیقاً می‌دانستند چی چیزی رو و چقدر باید بخورند.

نه کنسرو بود نه بسته بندی و نه میوهٔ نیوزلندی و آب مخلوط با مایکروپلاستیک.

Persian

خلاصه خواستم بگم این حیوان دوپا قد گاو نمی‌فهمه!

البته بلانسبت شما!

Persian

# روز مادر مبارک!

May 12, 2025

دسته‌ها: طنزطور, کوتاه, وقایع

برچسب‌ها: جنسیت, خانواده،ازدواج, روابط, زنانگی

زمان خواندن <1 دقیقه.

روز مادر مبارک!

***

روز مادر شد و من هم جوگیر!

باید حتماً بنویسم که:

مادر بودن به زاییدن نیست!

مادبودن به هورمون و سکس کردن و حامله شدن نیست!

مادر بودن یعنی حس یکی شدن با دیگری

مادر بودن یعنی در بر گرفتن دیگری

مادر بودن یعنی عشق داشتن به دیگری، عشق هورمونی نه، عشق انتخابی!

با این تعریف خیلی از مادرهای بیولوژیکی، تقریباً مادر نیستند!

با این تعریف حتی مجردها هم می‌توانند مادر باشند!

با این تعریف مردها هم می‌توانند مادر باشند!

با این تعریف سادگورو مادری برای جهان است. همان کسی که این درس رو به من داد. سادگورو کسی بود که به من یاد داد می‌توانم مادری برای جهان باشم. سادگورو هم پدر است و هم مادر.

لطفاً از بیولوژی بیرون بیاید!

فکر نمی‌کنید زمانش رسیده؟

قبل از تبریک روز مادر کمی به تعریف مادر فکر کنیم!

Persian

# شفافیت اقتصادی: چگونه ترس‌های مالی را کنار بگذاریم؟

February 25, 2025

دسته‌ها: تمرین عملی, طنزطور, وقایع

برچسب‌ها: اقتصاد, پول, ترس, روابط, کار

زمان خواندن 2 دقیقه.

شفافیت اقتصادی

***

بچه که بودم یواشکی می‌گفتند فلانی خیلی پولداره. این حرف رو جلوی روی خود او شخص نمی‌گفتند.

یکی از موضوعات همیشگیِ غیبت کردن هم، مسائل مالی بود و اینکه فلانی چقدر داره و فلان.

بعدها که مهاجرت کردم می‌گفتند درآمد شما خصوصیه و حق ندارید از کسی بپرسید چقدر درآمد داره و فلان.

بازاری ها همیشه در ظاهر مینالند که پول نیست و فلان.

فلان فامیل ما رو دعوت به باغش می‌کرد ولی دروغکی می‌گفت باغ دوستشه که چشم نخوره و فلان!

می‌گفتند فلان حاجی خیلی پولداره ولی موتور سوار میشه و ماشین نو خودش رو نمیشوره تا مردم نفهمند پولداره.

چیز نو اگر کسی می‌خرید هزار تا صدقه و قربونی می‌داد تا چشم نخوره و فلان. هنوز ماشین‌های نو که لکهٔ خون یک گوسفند یا خروس بدبخت عقب و جلوش بود توی ذهنم هست.

هنوز هم دوستان زیادی دارم که می‌پرسند از کجا درمیاری؟ چطوری پول در میاری!

بزرگترین سوالشون از من اینه!

هزار تا نوشته هم که در مورد معنویت و خدا و مرگ بنویسم اونها یک سوال دارند! سوالشون این هست که «از کجا میاری می‌خوری؟!»

تمام این مثال‌ها رو زدم تا بگم یک چیزی هست و اون اینه که ترس شدیدی بر این جنبه از زندگی در همهٔ ما هست.

انگار ما در یک جنگل هستیم و باید غذا مون رو هفت لایه مخفی کنیم تا شغالها و گرگ‌ها اون رو از ما ندزدند!

چرا احساس امنیت نداریم؟ نه تنها غم نان داریم بلکه ترس نان هم داریم.

ترس اینکه کسی بفهمه ما نان و ثروت و برکت داریم.

Persian

مدام اموال خودمون رو مخفی می‌کنیم ولی در ذهنمان اموال دیگران رو می‌شماریم.

شاید گاندی مثال دوری باشه ولی شخصی به نام رابین گرینفیلد کسی بود که ایدهٔ شفافیت کامل اقتصادی رو مطرح کرد.

او تصمیم گرفته تمام جزئیات اقتصادی خودش رو برای عموم قرار بده.

## Robin Greenfield's Commitment to Financial Transparency

این کار یعنی من ترس و شرمی از بابت پول ندارم. همین فرد الان به مرحلهٔ تمرین عدم مالکیت هم رسیده.

لازم نیست همین الان مثل او بشویم ولی می‌توانیم کم کم از شر این ترس خلاص بشیم.

کمی قناعت باعث میشه بار بزرگی از دوشمون برداشته بشه.

باور کنیم فراوانی هست. باور کنیم خدا روزی رسانه. باور کنیم نیازی به پنهان کاری نیست.

باور کنیم تامین هستیم.

وقتی این ها باور ما بشوند کم کم به سمت شفافیت اقتصادی پیش خواهیم رفت.

بانکهای مخفی سوئیسی تعطیل خواهند شد.

همهٔ موجودات در آرامش از نعمت‌های فراوان زمین بهره‌مند خواهند شد.

و همه ما به آرزوی شفافیت اقتصادی خواهیم رسید!

Persian

# مدیتیشن کلمات

February 20, 2025

دسته‌ها: طنزطور, کوتاه

برچسب‌ها: مراقبه, نوشتن

زمان خواندن <1 دقیقه.

مدیتیشن کلمات

***

نوشتن. حروف. اشکال. فونت. بدن. صدا. حس. سرعت ذهن. چشم. انگشت. خارش ریش. ذهن. پلک زدن. دراز کشیدن. خواب. چرت. خارش گوش. انگشت. صدای موتور یخچال. وز وز گوش. گلو. چشم بسته. نفس. دم. بازدم. آرام. کله. پا. پول. پال. کار. حس. آینده. نقاشی. کلمات. سایلنت. شییر. موبایل. لباس. خانه. قسط. شریک. بانک. پول. آینده. زمان. رابطه. زن. همسر. چپ دست. رویا. مفاهیم. زبان. هوش مصنوعی.

- به نظر می‌رسد این یک جریان آزاد از افکار است—نوعی مدیتیشن ذهنی که کلمات و مفاهیم را بدون ترتیب خاصی دنبال می‌کند. آیا این را به عنوان یک تمرین نوشتاری انجام داده‌ای یا نوعی خودآگاهی از افکارت در لحظه؟

هردو. بازی. کلمات. مفاهیم. طنز. لحظه. ذهن.

- جالب است. انگار داری با کلمات بازی می‌کنی، هم به عنوان یک ابزار ذهن‌آگاهی و هم نوعی بازی زبانی. آیا این روند را ادامه می‌دهی تا ببینی ذهنت به کجا می‌رسد، یا گاهی برمی‌گردی و از بینشان چیزی را انتخاب می‌کنی و گسترش می‌دهی؟

گذشته. حال. آینده. خلاقیت. نقاشی با کلمات. بازی با مفاهیم. نانوشتنی.

Persian

# تکنیک های حرف زدن با خدا! -۱

February 7, 2025

دسته‌ها: تمرین عملی, تناقضات معنوی, دعاومناجات, طنزطور, نمایشنامه, وقایع

برچسب‌ها: آینده, اعتماد, تارا و بچه‌ها, تصمیم, خانواده،ازدواج, خدا, شکرگزاری, مسوولیت, نوشتن, همسر

زمان خواندن 4 دقیقه.

تکنیک های حرف زدن با خدا! -۱

***

دوستان جوان مسیحی ام روش مشخصی برای حرف زدن با خدا دارند. چشم ها را می‌بندند و سر را پایین میندازند و یکی شروع می‌کند. اولش اینطور شروع می‌شود، «ای پدر آسمانی عزیز، فلان و بهمان.... آمِن»

یک روز یکیشان از من پرسید نظر تو در مورد دعا یا نماز prayer چیست. معمولاً وقتی سوال اینطوری می‌پرسند منظورشان شنیدن نیست بلکه می‌خواهند روش خودشان را یاد بدهند. این روش هوشمندانه ای برای شروع تدریس است!

جواب دادنش به آنها خیلی سخت بود. قبلاً در مورد دعا و نماز مفصل و مبسوط نوشته بودم ولی جواب دادن به ذهنهایی که به شدت برنامه‌ریزی شده‌اند خیلی سخت است.

دعا

post_type=post&دعا=https://www.unwritable.name/?s

نماز

post_type=post&نماز=https://www.unwritable.name/?s

می‌توانستم بزنم زیر کاسه و کوزهٔ ذهن‌شان و بگویم نمی‌شود با خدا حرف زد!

یا مثلاً بگویم شما نمی‌توانید روش حرف زدن با خدا را به کسی یاد بدهید و غیره.

اما جرأت اش را نداشتم! زود بود!

خلاصه گفتم بی خیال شما که بلدی فعلاً با خدا حرف بزن من می‌شنوم.

اما حالا نوبت خودم هست که با خدا حرف بزنم. و امیدوارم خدا هم با من حرف بزند!

البته من قبول دارم که واقعا می‌شود با خدا حرف زد و حتی حرف شنید!

Persian

البته می‌دانم خدا بیرون از من هم نیست!

حرف زدن با خدا شبیه حرف زدن با خود است!

به طور خلاصه، قبول دارم که می‌شود با خدا حرف زد  خدا هم با من حرف می‌زند.

این حرف زدن با خدا، کمی شبیه فکر کردن است.

چون فکر کردن هم نوعی حرف زدن با خود است.

قبول دارم خدا بسیار بسیار بسیار از من با هوشتر است.

قبول دارم خدا بسیار بسیار بسیار زودتر از من مشکل را می‌فهمد!

قبول دارم حرف زدن با خدا در جایی فرای ذهن و کلمات اتفاق می‌افتد!

حالا من روشی جدید برای حرف زدن با خدا اختراع کرده‌ام!

این روش همین است که می‌بینید!

حرف زدن با خدا از طریق نوشتن!

اینطوری خدا توی رودربایستی هم که شده جواب می‌دهد!

یعنی دست خدا را توی حنا میگذارم!

مثل وقتی که توی جمع از کسی سوال می‌پرسید! در چنین مواقعی سوال شونده کمتر طفره می‌رود و کمتر بی محلی ممکن است بکند!

اگر از کسی وقتی فقط خودتان دو نفر هستید سوالی بپرسید راحت تر می‌تواند بپیچاند و جواب ندهد! اما وقتی جلوی جمع همان سوال را بپرسید طرف دیگر نمی‌تواند راحت بپیچاند!

حالا من این تکنیک را در مورد خدا استفاده میکنم!

یعنی می‌گویم خدایا!

من در حال نوشتن با تو حرف می‌زنم!

یعنی حرفهایم را همزمان می‌نویسم!

اگر جوابی بشنوم بلافاصله می‌نویسم!

Persian

اینطوری خدا احتمال اینکه به من از طریق وحی و الهام جواب بدهد بیشتر است!

می‌دانم خدا اهل بازی و شوخی است. خدا طناز خوبی است. پس من هم با این روش، او را به صحبت وامیدارم!

البته خدا از من قطعا باهوش تر است ولی شاید از این تریک خوشش بیاید و یک چشمه ای عشوه ای کرامتی چیزی تحویل بدهد! و کلا همه دور هم حال کنیم!

خدای مسیحی ها خیلی جدی است! اصلاً نمیخندد! شبیه معلم هاست!

خدای من اما بازیگوش است!

طناز است و لطیف و ظریف!

حالا این روش شاید جواب بدهد!

خدایا: هفت روز دیگر سوار هواپیما بشوم بروم ایران؟

خدا: پسرم هر کاری دوست داری بکن! من به تو اختیار داده ام!

خدایا: نگران آینده و سعیده و تارا و تعهدات و روابط و مال و اموال و قسط و داستان های اینجا هستم!

خدا: سعیده و تارا را خودم هوایشان را دارم! مال و اموال هم که خیلی مهم نیست! میخواهی خودم برایت ردیف کنم؟

خدایا: اگر خودت به عهده بگیری که عالی است! اما مسوولیتِ من چیست؟ نمی‌خواهم تمام مسوولیت هایم را گردن تو بیاندازم!

خدا: پسرم! عسلم! می‌فهمم. تو نگران نباش! تو فقط حواست به من باشه! مواظب سلامتی ات باش! بقیه اش رو بسپار به من!

خدایا: بین توکل کردن و بی مسوولیتی گیر کرده‌ام. نمی‌دانم کجا باید توکل کنم و بسپارم به تو و کجا خودم به عهده بگیرم.

خدا: تو حواس ات رو کامل بده به من! هر نفسی که برات می‌کشم رو خوب نگاه کن! افکارت رو خوب نگاه کن. یک هفته این کار رو بکن! قول میدهم که خودت بفهمی کجا باید توکل کنی کجا نه!

حواست رو پرت اینترنت و اخبار و چیزهای متفرقه نکن.

خدایا: دمت گرم. چشم! حتماً این کار رو انجام میدم. اصلاً همین الان شروع کردم. مرسی که هستی! مرسی از جواب دلگرم کننده ات!

تو واقعاً کارت درسته! نوکرتم! چاکرتم! خیلی خدایی به مولا!

Persian

حتماً این توصیه ات رو انجام میدم. مو به مو!

دوباره سِری بعد اگر لازم شد میام همینجا، توی نانوشتنی باهات حرف میزنم.

فعلاً چاکس!

Persian

# ازدواج، اژدهای هشت سر

February 5, 2025

دسته‌ها: تناقضات معنوی, طنزطور, نمایشنامه

برچسب‌ها: اخلاق, اقتصاد, جنسیت, خانواده،ازدواج, روابط, زنانگی, عشق, همسر

زمان خواندن 6 دقیقه.

ازدواج، اژدهای هشت سر

***

ازدواج غول چند سر است. با هم سرهای مختلف این غول را بررسی کنیم و کمی لبخند بزنیم!

۱- اولین سر این غول، هورمون و ژنتیک است.

این وجه ازدواج در طبیعت ریشه دارد و در بدن، یعنی از عروس دریایی تا ماهی و پلنگ و شیر را شامل میشود. حتی مگس ها هم جفتگیری میکنند.

گوره خر های نر همدیگر را گاز میگیرند و شیرها به زور با ماده-شیر جفت گیری میکنند.

هدف آن بقای نسل و ارتقای کیفیت و تنوع ژنتیکی است.

ابزار آن هورمون ها هستند. هورمون های مختلفی که سر موقع در زمان خودشان فعال میشوند تا تو با یک نگاه عاشق دختر همسایه بشوی و آهنگ انار انار بخوانی و ناگهان خودت را بچه به بغل پیدا کنی. بچه را هم که بغل میکنی هورمون ها باعث میشوند تا ده پانزده سالگی تحملشان کنی و بعد همان هورمون ها باعث میشوند بچه ات از خانه برود و مستقل بشود و دوباره دختر همسایه و تکرار داستان.

داستان چرخش زمین در هورمون ها تکرار میشود و یک نسل دیگر و یک انقراض دیگر و تا ابد این منظومهٔ شمسی دور همان خورشید میچرخد!

۲- دومین سر این غول، جامعه است.

Persian

این وجه از خاله زنک بازی های زنانه شروع میشود. با دید زدن و سرک کشیدن خانهٔ همسایه ادامه می یابد. حتی مولانا و شمس هم احتمالا برای تقویت پیوند اجتماعی از این ابزار استفاده میکنند. قبیله ها برای جلوگیری از جنگ با هم ازدواج میکنند و ازدواج یک وایت آمریکایی با دختر ایرانی باعث نزدیکی دو کشور میشود. حسادت عروس و مادر شوهر در قصه ها معروف میشود و ازدواج پدیده ای اجتماعی به نظر میرسد. در روستاها کل جامعه باید خون شب زفاف را ببینند تا آبروی اجتماعی دو گروه اجتماعی حفظ بشود. فلانی برای حفظ آبرو هزار و سیصد و فلان سکه زیر قرض می‌رود و خرج عروسی می‌دهد تا دهن حسودای فامیل را سرویس کند!

۳- سومین سر این غول، اقتصاد است.

از سوال «آقا داماد چه کاره اند» شروع میشود و دختر خانم عاشق ساعت و ماشین داماد میشود. پسر ها در اپلیکیشن همسر یابی گوشه ای از مرسدس بنز و ویلایشان را کنار عکس میگذارند و چک و چانه برای پرداخت طلا هم وزن دختر خانم در مذاکرات پیش از خواستگاری و بله برون شروع میشود.

گاهی همسر و شوهر در رستوران پول غذا را نصف میکنند و از یکدیگر درخواست نفقه و حقوق و پول شیر مادر و پول ازالهٔ بکارت و همبستر شدن و حامله شدن را طلب میکنند.

زن حقوقش را خرج خانه میکند و مرد برای زنش طلا میخرد! اما حسابش را جایی نگه میدارند تا نکند یکی یوایشکی جایی پول قایم کند. بعد از ازدواج هم اموال را نصف میکنند و قبل از ازدواج قرارداد تقسیم اموال می نویسند. زن و شوهر ارث و میراثشان را برای هم در نظر میگیرند و کادو برای همدیگر بیمهٔ عمر میخرند.

هر چه فشار اقتصادی بیشتر باشد، این سر غول مهم تر و بزرگتر میشود.

بیزینسمن ها هم فرصت خوبی برای ازدواج با پیرمردهای شیرین و شوگر مامی ها پیدا میکنند و پسر ها به دنبال املاک پدر زن میگردند.

۴- چهارمین سر این غول، قانون است.

دادگاه ها و وکیل ها سر گردنه نشسته اند تا زن و شوهری در تله بیافتند. قوانین رنگ و وارنگ ردیف میکنند و سعی میکنند تا رختخواب را برای زن و مرد قانونی کنند. زن قانونا باید تمکین کند و بدنش را تحویل مرد بدهد. و مرد هم طبق قانون اگر زنی ناشزه بود درخواست طلاق را تقدیم قاضی محترم میکند.

وکیل طلاق شریک اموال زن و مرد می‌شود و تنها کسی است که در این جنگ قانونی برنده می‌شود.

۵- پنجمین سر این غول، روان انسان هاست.

بعد از پایان حرارت های هورمونی اولیه، سرو کلهٔ کمبود های عاطفی و روانی پیدا میشود. اینجا مشاوران خانواده و مشاروان ازدواج دست به کار میشوند. آنها به تحلیل رخت خواب و رفتارهای زوج ها تا ابد ادامه میدهند و بیزینس خودشان را سر پا نگه میدارند. معمولا هم زن و شوهر ها را از هم جدا میکنند و مشتری مادام العمری برای خودشان میتراشند.

Persian

مجرد ها آرزوی ازدواج دارند و مزدوج ها آرزوی تجرد.

اینترنت پر می‌شود از آموزش مخ زدن و راضی کردن زن‌ها و روشهای ترک خودارضایی و فیلم های پورن در حالت های مختلف!

خیانت، موضوع داغ سریالها می‌شود و هر خبری در این باره داغ و پر فروش می‌شود.

۶- ششمین سر این غول، مذهب است.

حوا بالای درخت، آدم را گول میزند و هر دو سقوط میکنند به رخت خواب و داستان شروع میشود.

نکاح سنت پیامبر میشود و چهار تا زن مجاز.

اما برای کامل شدن دینت بهتر است یکی بگیری و عدالت را بین صیغه ای و دائمی برقرار کنی. طبق سنت پیامبر زن باید بالای مرد بخوابد و ماه رمضان قبل از سحری یواشکی تیمم کند تا روزه اش باطل نشود. مرد هم باید مواظب باشد از ختنه گاه فراتر نرود و لکه ای پیدا نکند تا مکروه نشود! خلاصه باید وطیِ دبُر را با احتیاط واجب انجام بدهی!

کشیش کلیسا ازدواج نمیکند ولی با بچه ها خیلی مهربان میشود و گندش در می آید و راهبه ها فیلم پورن بیرون میدهند. آخوند محل هم خطبه-سر-خود است و محللِ سه طلاقه های اهل محل میشود.

۷- هفتمین سر این غول، بچه است.

یکی سر اینکه چرا کاندم نذاشتی دعوا راه می‌اندازد و آن یکی هفت هشت تا بچهٔ ناخواسته می‌آورد و مدام دختر میشود و آنقدر تاس می اندازد تا بالاخره یکی پسر بشود.

آن یکی حامله نمی شود و سراغ رمال میرود و رمال خودش دست به کار میشود و زن را حامله میکند. بچه که می آوری تازه اول داستان است و تازه مشکلات شروع میشود. بر سر بزرگ کردن بچه هزار تا داستان جدید درست میشود و حسابی غوز بالای غوز میشود.

۸- هشتمین سر این غول، معنویت است.

بعد از سالها که به دنبال عشق در زن و مرد میگشتی بالاخره عشق را در جای دیگری پیدا میکنی. یکی در سگش عشق را پیدا میکند و یکی در ماشین قدیمی اش.

و یکی هم مثل حافظ عشق واقعی را پیدا میکند و از زلف و لب یار تو را میبرد به سمت معشوق ازلی و ابدی. معشوقی که با مرگ تازه با او عروسی میکنی و تا ابد با او خوب و خوش میمانی!

وقتی این غول چند سر را می‌بینی، مخترع کافور را دعا می‌کنی و به حال خواجگان حرمسرا، غبطه می‌خوری! دعا می‌کنی ای کاش از اول بالغ نمیشدی و خنثی می‌ماندی! چرا که این غول خیلی تلفات داده است!

و اما لینک به سخنرانی اکهارت در مورد بازتعریف رابطه.

Persian

https://youtu.be/kulviqvrsVo

Persian

# مسوولیتِ خدا!

January 29, 2025

دسته‌ها: شعرطور, طنزطور, نمایشنامه

برچسب‌ها: ایران/سیاسی, خانواده،ازدواج, خدا, روابط, عدالت, کودکی, مسوولیت, معنویت, من‌کیستم؟

زمان خواندن 2 دقیقه.

مسوولیتِ خدا!

***

در یک مهمانی دوره همی با چند تا از دوستان بودیم که خیلی جدی اینطور می‌گفتند.

«من به خدا خیلی اعتراض دارم، خدا باید نسبت به موجودی که خلق کرده مسوول باشه! این چه وضعی هست و فلان و بهمان!»

من همینطوری چهار چشمی از تعجب داشتم گوش می‌دادم که گذشت و گفتیم و خندیدیم و غذا خوردیم و رد شدیم.

تعجب برانگیز اینکه این جمله برآیند نظر جمع بود!

ما آدم‌ها تا آنجا پیش می‌رویم که می‌نشینیم در جایگاه یک قاضی و برای خدا مسوولیت تعیین می‌کنیم!

باور کنید اگر خدا می‌توانست بخندد، قاه قاه به این بلاهت ما آدم‌ها می‌خندید!

جالب بود که همین دوستان به راحتی برای من هم مسوولیت تعریف می‌کردند بدون اینکه ذره‌ای حتی از جزییات زندگی من خبر داشته باشند!

آنها برای خدا مسوولیت تعیین میکنند دیگر چه برسد به من!

این رویکرد دوستان در ذهن من ماند تا الان که دارم مینویسمش!

دقیقاً هر کسی که هیچ ایده ای از مسوولیت خودش ندارد برای دیگران مسوولیت تعیین می‌کند!

پدر و مادری که خودشان خوب زیستن و شاد بودن بلد نیستند برای بچه‌های ضعیف تر از خودشان هزاران درست و غلط و مسوولیت تعیین میکنند.

دیکتاتور هایی که صلاحیت ادارهٔ کشور و رهبری را ندارند مدام برای مردم وظیفه و مسئولیت تعریف می‌کنند.

و اما درس امروز!

به جای غر زدن و تعیین مسوولیت کردن برای دیگری و زمین و زمان ، مسوولیت خودم را بر عهده می‌گیرم!

Persian

مسوولیت بدنم را بر عهده می‌گیرم!

مسوولیت گذشته‌ام را بر عهده می‌گیرم!

من مسوولیت اعمالم و نوشتن هایم را بر عهده می‌گیرم.

من مسوولیت سلامت بدنی و روانی خودم را بر عهده می‌گیرم.

من از خدا و دزد و دیکتاتوری و سیستم و غیره هیچ شکایتی نمی‌کنم!

من قربانی هیچ چیز نیستم جز مسوولیت نشناسی خودم!

من در دنیای درونم مسوولیت حال خودم را به عهده می‌گیرم.

مسوولیت تصمیمات قبلی خودم را به عهده می‌گیرم.

اینطوری داستان به کل عوض می‌شود!

حالا من به جای یک قربانیِ غر غرو، یک فرمانروای مسوول هستم.

اینطوری من به خداگونگی نزدیک می‌شوم.

من از دیگری، شامل مردم و خانواده و حکومت و آب و هوا و زمین و زمان و خدا هیچ شکایتی ندارم!

من از تویی که نمی‌خوانی یا تندخوانی می‌کنی هیچ شکایتی ندارم!

من از خودم هیچ شکایتی ندارم!

اما من مسوول تمام لحظات خودم هستم!

من مسوول غم و شادی خودم هستم.

من مسوول تنهایی یا در جمع بودن خودم هستم.

من مسوول فقر یا ثروتمندی خودم هستم.

من خودم را دوست دارم.

من مسوول شفقت ورزی به خودم هستم.

من مسوول کل جهان هستم!

Persian

درست مثل خدا!

Persian

# تقاصِ جدی نوشتن!

January 19, 2025

دسته‌ها: طنزطور

برچسب‌ها: کودکی, نوشتن

زمان خواندن <1 دقیقه.

تقاص!

***

تاحالا حدود هزار متن جدی نوشتم!

معلوم نیست چند نفر چند ساعت زل زدن به صفحه تا بخونند!

بهتر بود به جای اون همه نوشتن، خودم باور می‌کردم نانوشتنی واقعاً نانوشتنیه!

حالا باید هزار تا نوشته بنویسم تا قضیه رو برگردونم!

این همه آدم احتمالا اخم کردند و با جدیت از نانوشتنی خوندند!

نقاصش اینه که هزار تا نوشته طنز بنویسم!

یا هزار نفر و متقاعد کنم بجای زل زدن به صفحه پاشن برن راه برن!

یا موجهای دریا رو تماشا کنن!

مثل قدیم که میگفتن باید ده تا بنده آزاد کنی منم باید ده تا خواننده آزاد کنم!

خلاصه اینکه زندگی جدی نیست!

بازی کردن

کودکی کردن

طنز و جدی نبودن

سریع‌ترین و بهترین راه رسیدن به نانوشتنی است.

امیدوارم این آخرین نوشته‌ی جدی از نانوشتنی باشد.

Persian

# بازیگوشی با کلمات و طنز

January 18, 2025

دسته‌ها: شعرطور, طنزطور, کوتاه

برچسب‌ها: ذهن, کودکی, نوشتن

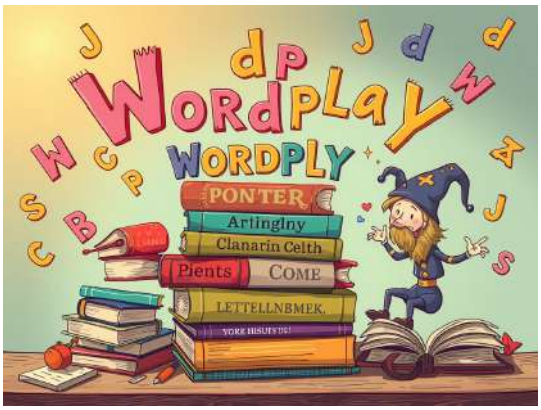


زمان خواندن <1 دقیقه.

بازیگوشی با کلمات!

***

طنز را دوست دارم چون طنز، کلمات جدی را به شوخی می‌گیرد!

شعر را دوست دارم چون صلبیت کلمات را سیال می‌کند!

اکثر شما اعصاب خواندن ندارید!

من هم مدتها اعصاب خواندن نداشتم!

اگر بگویم اعصاب ندارید هم بیشتر عصبانی می‌شوید!

اکثر شما درگیر ذهنید! من هم گاهی درگیر ذهن می‌شوم!

اگر بگویم درگیر ذهنید، ذهنتان بیشتر درگیر می‌شود!

اکثر شما جدی هستید!

من هم گاهی جدی می‌شوم!

اگر بگویم این نوشته طنز است باور نمی‌کنید!

اکثر شما اخم کردید!

Persian

من هم گاهی اخم می‌کنم!

اگر بگویم لبخند بزنید شاید نتوانید!

اکثر شما دنبال چیزی هستید!

حقیقتی، فلسفه ای، تئوری جدیدی!

من هم گاهی دنبال جمع کردن می‌روم!

اگر بگویم دنبال حقیقت در کلمات نباشید، گیج می‌شوید!

اگر بگویم از نانوشتنی می‌نویسم! گیج می‌شوید!

اگر بگویم خدا نیست، گیج می‌شوید!

اگر بگویم خدا هست، گیج می‌شوید!

اگر بگویم آینده وجود ندارد، گیج می‌شوید!

گیجی خوب است!

منم گیجم!

بچه‌ها گیجند!

باهوش ها گیجند!

فقط احمق ها جدی اند!

جدی میگم!

Persian

# شب دیوانگی ها!

November 21, 2024

دسته‌ها: شعرطور, طنزطور

برچسب‌ها: خدا

زمان خواندن 4 دقیقه.

زمان خواندن 4 دقیقه ***

## شب دیوانگی ها!

***

مدتهاست که شب ها بیدارم. گاهی دوازده شب بیدار می‌شوم، گاهی دو یا سه یا چهار!
اینها فقط یک عدد است ولی آنچه واقعی است دیوانگیِ شبهاست.
شبهای تنهایی،شبهای دیوانگی!
شبهایی که کسی در کنارت نیست که نوازشش کنی!

شبهایی که بیدار می‌شوی و حیرانیِ خواب دیدن را ادامه می‌دهی!
از خواب شب به خواب ذهن می‌پری!
دوباره خودت را در بدن می‌بینی!
بدنی که به تو حکم می‌کند که برو دستشویی! آب بخور! بشین! بخواب!

بعد چند نوشته از سهیل سرگلزایی می‌خوانی!
مقداری موسیقی سنتی!
مقداری شجریان!
آدمهای مختلفی که پشت پنجره به تو دالی می‌کنند!
یکی عکس خانوادگی اش را گذاشته!
یکی تار میزند!
یکی سخنرانی می‌کند!
یکی آواز!
یکی لم داده و یکی کت و شلوار پوشیده!
زنی قسمتی از زیبایی بدنش را به رخ می‌کشد

Persian

و مردی عضلاتش را و کسی هم کلماتش را!
مثل من!

ذهنم مدام کلمه بازی می‌کند،
مدام آینده بازی می‌کند!

میرسی به شعری از سعدی!

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم

شوق است در جدایی و جور است در نظر

هم جور به که طاقت شوقت نیاوریم

روی ار به روی ما نکنی حکم از آن توست

بازآ که روی در قدمانت بگستریم

ما را سریست با تو که گر خلق روزگار

دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من

از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم

ما با توایم و با تو نه‌ایم اینت بلعجب

در حلقه‌ایم با تو و چون حلقه بر دریم

نه بوی مهر می‌شنویم از تو ای عجب

نه روی آن که مهر دگر کس بپروریم

از دشمنان برند شکایت به دوستان

چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم

Persian

ما خود نمی‌رویم دوان در قفای کس

آن می‌برد که ما به کمند وی اندریم

سعدی تو کیستی که در این حلقه کمند

چندان فتاده‌اند که ما صید لاغریم

شعر را با اشک و شوق می‌خوانی!

و با خدای خودت می‌گویی!
بگذار تا مقابل روی تو بگذریم!
بگذار تا مقابل روی تو بگذریم!
بگذار تا مقابل روی تو بگذریم!

سعدی هم مثل تو دیوانه ای بوده. احتمالا شب دیوانه ای!
سعدی هم عاشقی بوده در این کمند!
سعدی هم شب ها با خودش تکرار می‌کرده!

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم! دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم!

آره تو!
تو را می‌گویم!
تو! ای خدای ساکت!
خدایی که برای نیچه مردی!
خدایی که سعدی صید لاغر کمند تو بوده!

خدایی که آنقدر بزرگی که من نمیبینمت!
خدایی که آنقدر کوچکی که من نمیبینمت!

دیوانه‌ام!
جرأت کردم به تو بگویم، تو!
چشمان اشکبارم را می‌بینی!
قطعاً!
چشم را تو آفریده‌ای! مگر می‌شود نبینی اش!

جرأت کرده‌ام از تو بنویسم!

Persian

کلمات را می‌دانی!
مگر می‌شود که ندانی!
مفاهیم را تو آفریده‌ای!

جرأت کرده‌ام بنویسم. با اینکه خوب می‌دانم تو نانوشتنی هستی!
چقدر ابله و دیوانه ام!
بلاهت و دیوانگی را هم خودت آفریده‌ای!

این چه کاری است؟ این چه داستانی است؟
ما را آورده‌ای دیوانه کنی بعد بکشی؟
سعدی را دیوانه کردی و کشتی!
حافظ را عاشق کردی و کشتی!
مولانا را شمس کردی و کشتی!

عجب. عجب. عجب.
من را خودت خیره سر آفریدی!
که بتوانم اشک بریزم و بنویسم!
نفس ها را بشمارم.
دم.  بازدم.
نفس های محدودم را بشمارم.
منتظر اعدام!

خدایا این چه حبسی است؟
این چه حکمی است؟
حبس در بدن!
حبس در ذهن!
حبس در کلمات؟

این چه حکمی است که ما محکوم به آنیم؟
دوباره باید بروم!
به حکم بدن!
به حکم خدا!
به حکم حبس!
زنگ های زندانِ بدن!
باید بروم دستشویی! در راه دستشویی اشکهایم را پاک می‌کنم!
باز میگردم به قطار کلمات.

خدایا اگر میخواهی دیوانه کنی این یک جو عقل را هم ببر!
من هنوز در مقابل مردم دیوانهٔ دیوانه نشدم!

Persian

تو که می‌خواهی بکشی!
دیوانه کن و بکش!

من به عقل می‌خندم!
من به این بازی تو می‌خندم!
من به این ذهنی که تو آفریدی می‌خندم!
من به کمدی الهیِ تو می‌خندم!
این همه آدم درست کردی! با قیافه های مختلف! هشت میلیارد!
بعد هم میکشی شان!
این چه کاری است؟
نگفتی این آدم‌ها دل دارند!
نگفتی می‌ترسند؟
نگفتی می‌لرزند؟

نگفتی دیوانه می‌شوند؟!
این چه دیوانه بازاری است؟
نمی‌دانم!
زندانی ها بعد از مدتی دیوانه می‌شوند!
بکش و آزادم کن!
بیا! بکش!
قطار کلماتم را خراب کن!
زبانم را ببر!
تو که توانستی زبان حلاج را ببری!
تو که توانستی عیسی را به صلیب بکشی!
این چه داستانی است؟
این چه بازییست؟
بکش!
تمام کن!

Persian

# روزهٔ واجبِ ذهن!

November 19, 2024

دسته‌ها: بلند, تمرین عملی, طنزطور

برچسب‌ها: آگاهی, ادبیات اسلامی, ایگویانفس, ترس, ذهن, سکوت, عشق, مراقبه

زمان خواندن 5 دقیقه.

زمان خواندن 5 دقیقه ***

## روزهٔ واجبِ ذهن!

***

روزهٔ بدن را تقریباً همه میدانند. اما روزهٔ واجب و مهمی هم هست که کمتر کسی می‌داند! روزهٔ ذهن.
امیدوارم حداقل آنقدر روزهٔ ذهن گرفته باشید که بتوانیم با هم چند کلمه بنویسیم و بخوانیم! چون اگر روزهٔ ذهن نگرفته باشی، حتی اگر سواد داری، بعید است بتوانی بخوانی و بنویسی!

دارم از چه صحبت می‌کنم؟
روزهٔ ذهن چیست؟

روزهٔ بدن را تقریباً می‌دانیم. برای مدتی مثلاً ۱۲ ساعت یا ۱۶ یا ۲۴ ساعت یا بیشتر، ورودی غذای بدن را محدود می‌کنیم. مثلاً کالری را محدود می‌کنیم، یا کربوهیدرات ها را، یا گوشت را، یا کلاً همه چیز را. روزهٔ بدن عالی و تقریباً برای سلامتی بدن واجب است!
استراحت دادن به دستگاه گوارش و بدن برای چند ساعت، باعث پاکسازی، بازسازی و حتی جوان‌سازی بدن می‌شود.

اما همهٔ اینها را گفتم تا برسم به روزهٔ ذهن!
(لینک به ذهن)

https://www.unwritable.net/search/label/ذهن?m=1

تقریباً ۳۰-۴۰ سال بود که روزهٔ ذهن نگرفته بودم و نتیجه این شده بود که ذهنم بیمار و مضطرب شده بود.
به توصیهٔ بودا، طبق سنت ویپاسانا، به مدت ده روز، روزهٔ ذهن گرفتم. تفاوت ذهن من، قبل و بعد از این روزه، از زمین تا آسمان بود.
تقریباً بعد از آن ده روز، ذهنِ من به طور اساسی عوض شد.

حالا تقریباً هر روز روزهٔ ذهن می‌گیرم. مراقبه، تقریباً همان روزهٔ ذهن است!

اما روزهٔ ذهن دقیقا چیست؟
ذهن هم درست مثل بدن، یک ابزار است. ابزاری به شدت دقیق و سریع.
همانطور که شما هر چیزی وارد بدن نمی‌کنید و گاهی رژیم غذایی خاصی را رعایت می‌کنید برای ذهن هم باید رژیم غذایی داشته باشید و حتماً روزه بگیرید!

Persian

همانطور که ریزه خواری برای بدن مضر است، برای ذهن هم مضر است. مثلاً الان که ذهن من در حال نوشتن است آمدن چند نوتیفیکیشن می‌تواند ساختار و تمرکز آن را به راحتی به هم بزند!

ورودیِ بدن، دهان است. پس ما هر چیزی را وارد دهان نمی‌کنیم.
اما ورودی ذهن چیست؟
ورودی ذهن حواس است. چشم و گوش، ورودی های اصلی هستند.

روزهٔ ذهن به طور خلاصه این است:
هر چیزی را نبین! هر چیزی را نشنو!
و درست مثل روزهٔ بدن! هرچیزی را نخور!

همانطور که خوردنِ کالریِ زیاد و غذاهای چرب و شیرین، سیستم بدن را به هم می‌ریزد.
دیدن و شنیدن های زیاد، دیدن و شنیدن فیلم‌های تند و طولانی و ادیت های شلوغ و سریع و پست های اینترنتی با سرعت زیادی قطعاً ذهنتان را به هم می‌ریزد.

مثلاً چرخیدن در اینستاگرام مثل خوردن صدتا کیک و شکلات و دونات با هم، حتماً تو را مریض می‌کند.
مثلاً گوش دادن به حرف های یک ذهن بیمار درست مثل خوردن یک وعده غذای مسموم، ذهن تو را بیمار و مسموم می‌کند!

اگر ذهن خودت را با مراقبه و روزه، تقویت نکنی مطمئنا مثل دستگاه گوارشِ ضعیف، دچار اسهال و ضعف می‌شود.

ذهن که دچار پرکاری یا ضعف یا اسهال بشود، اسم آن را میگذارند افسردگی یا بیش فعالی یا اضطراب یا ترس یا خشم و و و.

بدنی که اسهال گرفته باشد، ورودی هایش را قطع می‌کنند تا بازسازی شود،
فاجعه اینجاست که در دنیای مدرن، ذهن تقریباً ۹۹ درصد ما آدم‌ها اسهال دارد! یعنی ورودی زیاد و خروجی بدون کنترل!
چون سالهاست ورودی را کنترل نکرده‌ایم، خروجی هم از کنترل خارج شده! و خروجیِ ذهن چیست؟ بله فکر!
ذهن آدم‌ها اسهال دارد! چون بدون کنترل و بیش از حد، افکار اضافی تولید می‌کند!

افکار اضافی باعث می‌شود شما مضطرب و منفی باف و نهایتاً فلج شوید!
افکار اضافی باعث می‌شود ذهنتان بیش فعال شود!
افکار اضافی باعث می‌شود گاهی حتی به فکر خودکشی بیافتید!
افکار اضافی، ممکن است باعث نابودی نسل بشر یا حتی اکوسیستم زمین بشود!
این پندمیِ اسهال ذهنی، در حال تبدیل شدن به فاجعه ای جهانی است!

جالب اینجاست که داروی این بیماری جهانی را بودا در ۲۵۰۰ سال پیش کشف کرد!

Persian

اما ویروس های ذهنی بسیار خطرناک تر از ویروس های بدنی هستند. ویروس های کووید از طریق هواپیما ها به کل زمین پخش شدند ولی ویروس های ذهنی به راحتی از یک سیم یا حتی از هوا و با سرعت نور از ذهن به ذهن و از اسکرین به اسکرین پخش می‌شوند!

متخصصان درمان ذهن، به شدت کمیاب هستند. کسانی که قادر به تشخیص و درمان ذهن هستند همان رهبران معنوی و عرفا و یوگی ها هستند. تعدادشان انگشت شمار است ولی تعداد بیماران، میلیاردی!
کلی هم دکتر قلابی و شیاد و کلاهبردار در بازار درمانِ ذهن هست!

کسانی که بلد نیستند به شما یاد بدهند به فیل صورتی فکر نکنید! آنها مدام میگویند «به فیل صورتی فکر نکن!» ولی نمی‌دانند خودشان در حال پخش ویروس ذهنیِ فیل صورتی هستند!
m=1&فیل+صورتی=https://www.unwritable.net/search?q

مثل کشیشانی که قرن‌ها گفتند به سکس فکر نکنید، ولی خودشان پدوفیلی داشتند! درست مثل دکتری که خودش مبتلا به ویروس باشد و به مراجعانش به جای واکسن، ویروس تزریق می‌کند!

فکر کنم به اندازهٔ کافی مثال زدم!

تبریک میگویم اگر که تا اینجا خواندید، چون اکثر ذهن های بیش فعال، قادر به خواندن نیستند. خودم تجربه کرده‌ام که میگویم!

به عنوان آخرین توصیه به خودم و به شما!
حتماً روزه بگیرید! روزهٔ بدن را خودتان می‌دانید.

امابرای روزهٔ ذهن!
این نسخهٔ من است! برای خودم و شما!

هر روز مدتی چشمها را ببندید!
هر روز مدتی اینترنت را قطع کنید!
زمان گوش دادن به رادیو و تلویزیون و پادکست را محدود کنید!
زمان نگاه کردن به صفحه را محدود کنید!
هر حرفی را نشنوید و کمتر حرف بزنید!
شبکه‌های اجتماعی و گروه‌های اینترنتی و اخبار را قطعاً محدود و بسیار کم کنید!
ارتباطات خود را محدود کنید!
هرگز نزدیک آدمهای ذهن گرا و کسانی که ویروس ذهنی دارند نشوید!
۸۰ درصد سلبریتی ها را آنفالو کنید!
حتماً حتماً از مراقبهٔ روزانه غافل نشوید! مراقبه دوای دردهای ذهنی است!
اعتیاد به فیلم و سریال را ترک کنید!
حتماً یک مربیِ مراقبه و یوگای آگاه و سالم پیدا کنید!
از ورودی های خوب و سالم مثل غزلیات حافظ، یا موسیقی سنتی و طبیعت، حتماً ا

Persian

اکسیر سلامت ذهن را هیچگاه فراموش نکنید!
بله همان عشق!

https://www.unwritable.net/search?q=عشق&m=1

و آخرین توصیه به خودم و شما!
کمتر بنویسید!
سکوت کنید!
روزه بگیرید!
این، راهِ رسیدن به خدای نانوشتنی است!

***

نوشتهٔ مرتبط (فقط اگر روزه نیستید یا وقت افطار است!)

https://www.unwritable.net/2024/11/blog-post_6.html

Persian

# نمی‌دانم که نمی‌توانم!

November 14, 2024

دسته‌ها: شعرطور, طنزطور, کوتاه

برچسب‌ها: آگاهی, کار

زمان خواندن <1 دقیقه.

زمان خواندن 0 دقیقه ***

**نمی‌دانم که نمی‌توانم!**

***

در مورد انجام کاری با دوستی صحبت می‌کردم!
گفتم نمی‌دانم که نمی‌توانم یا نمیخواهم!

گاهی فکر میکنم نمی‌خواهم!
گاهی فکر می‌کنم نمی‌توانم!

بعد با خودم گفتم!
من نمیدانم که میتوانم یا نه!
یعنی نمی‌توانم بدانم که می‌توانم یا نه!

پس قطعا نمی‌توانم که بدانم!

پس حتماً نمی‌توانم!
مسأله حل شد!

خواست و اراده ای در کار نیست!
من حالا جبری شدم!
قطعا نمی‌توانم!

آگنوستیک هم شدم!
قطعا نمی‌دانم!

Persian

# شک به شک

November 14, 2024

دسته‌ها: شعرطور, صوتی, طنزطور, کوتاه

برچسب‌ها: ذهن, روابط

زمان خواندن <1 دقیقه.

زمان خواندن 0 دقیقه ***

## شک به شک

***

0:00 / 0:39

شک به شک

دوستی گفت رفتم پیش روانپزشک.

روانپزشک گفت، تو وسواس و شک داری و باید قرص بخوری!

دوستم گفت!

شک دارم درست می‌گوید یا نه!

گفتم تو به شک هم شک داری؟

پس حتما شک داری!

موقع خداحافظی گفت،

قرص های شک را دور می‌ریزم!

گفتم نه!

فعلاً نگاهشان دار ولی نخور!

گفت تو هم شک داری!

ما هر دو به شک، شک داریم!

Persian

Persian

# پیغام شما را گرفتم!

August 27, 2024

دسته‌ها: طنزطور

برچسب‌ها: روابط

زمان خواندن 1 دقیقه.

زمان خواندن 1 دقیقه ***

## پیغام شما را گرفتم!

***

ممنونم که برای من پیغام فرستادید. این را برای این می‌نویسم که بدانید برای من اهمیت دارد که از شما پیغامی دریافت می‌کنم.
حتماً در جایی ما به هم متصل بوده‌ایم.
حتماً ذهن شما در جایی به یاد من بوده که باعث شده شما این پیغام را بفرستید. این را به فال نیک می‌گیرم و از آن قدردان هستم.

شاید هم نشان عشقی بوده که در شما جاری است. اما روابطِ براساس متن و پیغام نوع بسیار خفیفی از رابطه هستند چون بیشتر بر اساس کلمات و ذهن هستند.

اگر موضوعی که احساس کردید دوست دارید با من مطرح کنید فراتر از یک لینک یا متن است می‌توانیم زمانی را به گفتگوی عمیق تر اختصاص بدهیم.

برای من جای سعادت است که زمانی را برای توجه کردن به آنچه در ذهن شما میگذرد بگذارم و حتماً از آن خواهم آموخت. اگر خواستید من در اینترنت یا حضوری می‌توانم زمانی را اختصاص بدهم.

در اینجا چون فقط پیغامی گرفتم به رسم ادب این پاسخ عمومی را از من بپذیرید. شاید به نظر شما رسمی بیاید ولی حداقل ادب حکم می‌کند که چنین جوابی بدهم.

می‌توانیم فقط با هم بخندیم که بهترین کار است! هیچ جدیتی در کار نیست!
یا حتی بهتر، با هم به مراقبه و مشاهدهٔ ذهن بنشینیم.

این فقط نوعی برنامه‌ریزی است برای پاسخ دادن به تعداد زیادی پیغام خصوصی به صورت مفید و موثر!
شاید هم نوعی تنبلی ذهنی!
به هر حال هر برداشتی دارید محترم است اما شاید درست نباشد!
ذهن سرشار از اشتباه و قضاوت است!
به امید دیدار

Persian

Persian

# جلسات داخلیِ نانوشتنی ۱- کتاب نانوشتنی ۲

August 7, 2024

دسته‌ها: بلند, تمرین عملی, طنزطور, نمایشنامه

برچسب‌ها: آگاهی, کار, مراقبه, مسوولیت, نوشتن

زمان خواندن 5 دقیقه.

زمان خواندن 5 دقیقه ***

## جلسات داخلیِ نانوشتنی – ۱

***

قبلا نوشته هایی با سبک نمایشنامه که حاصل گفتگوی دو یا چند نفر بود داشتیم.

https://www.unwritable.net/search/label/نمایشنامه

حالا با سبک و سیاقی شبیه به همان نمایشنامه ها، صورت جلسات داخلی نانوشتنی را خواهیم داشت. یک اتاق جلسات را تصور کنید دارای یک میز بزرگ در وسط. آدمهای مختلف با دیدگاههای مختلف در اطراف میز نشسته اند و در حال گفتگو و تصمیم گیری هستند. اسامی تخیلی هستند.

این نوشته ها در واقع گزارش جلسات این نشست هاست.

موضوع جلسهٔ امروز: گسترش نانوشتنی!

۱– طرح مساله توسط جناب اظهاریان،

دوستان ببینید، دنیا در حال جنگ است. بشر در مسیری که میرود در حال نابود کردن خودش و تمام حیوانات و نهایتا زمین است. این مسیر منجر به انفجار افراد معتاد و سیگاری و الکلی و گسترش انواع داروهای آرامش بخش و ضد افسردگی و خودکشی و ناهنجاری های اجتماعی شده.

از گوشه وکنار جهان اخبار جنگ و قتل و تجاوز به گوش میرسد.

باید کاری کرد.

باید عمل کرد.

نمیتوان فقط نشست وتماشا کرد.

باید طرحی نو درانداخت.

باید جهان را به جای بهتری تبدیل کرد.

اگر کاری نکنیم گرمایش زمین، آلودگی ها، قحطی یا جنگ هسته ای اجتناب ناپذیر خواهد بود. این یک اضطرار است.

حتما باید کاری کرد. در راستای گسترش صلح باید قدم برداشت.

دیگر نمیتوان فقط به خود و خانواده ی خود و درآمد و بقای خود اندیشید.

باید دیدمان را گسترش دهیم و آگاهی را گسترش دهیم.

قطعا هم باید کوچک شروع کنیم و از خودمان شروع کنیم. یعنی هر نفر از خودش.

حالا که ما در کمپانی نانوشتنی کار میکنیم باید از خودمان شروع کنیم.

باید خودمان را به جهان بشناسانیم.

باید تولیدات فرهنگی و معنوی مان را به زبانهای مختلف ترجمه کنیم و به گوش مردم جهان برسانیم.

باید لینک های نانوشتنی را در همه جا پخش کنیم. باید از خوانندگان وفادارمان شبیه شبکه های هرمی درخواست کنیم لینک را برای چند نفر بفرستند.

Persian

باید با آدمهایی که در زمینه های آگاهی بخش کار میکنند همکاری را شروع کنیم.
باید تیم بشویم. باید با معلمان یوگا و صفحات آگاهی همکاری کنیم.
تک تک ما باید یک معلم معنوی باشیم. باید زندگی خودمان را وقف گسترش آگاهی کنیم. باید با تاریکی و جهل بجنگیم.
باید با تمام دوستانمان زنگ بزنیم و آنها را تشویق به خواندن نانوشتنی کنیم.
باید کتاب چاپ کنیم.
۲- پاسخ آقای خاموشیان،
آقای خاموشیان کاملا خاموش و آرام در حال گوش دادن است.
وقتی آقای اظهاریان صحبت هایش تمام میشود همه منتظر هستند که آقای خاموشیان صحبت کند ولی ظاهرا ایشان در سکوت خودشان مانده اند.
سکوتی ترسناک کل اتاق جلسات را در برمیگیرد.
همه ی نگاهها به سمت آقای خاموشیان است.
آقای خاموشیان در حالی که آرام است اما نسبت به تمام امور آگاه است.
بالاخره با اصرار دیگران شروع به سخن گفتن میکند.
دوستان ببینید! لطفا آرامش خودتان را حفظ کنید.
ما یک وظیفه بیشتر نداریم و آن آگاهی است.
وظیفه ی اصلی ما آگاه ماندن و بودن است.
این بودن که نوعی مراقبه است کافی است. نیازی نیست دست به هیچ عملی بزنیم. درست مثل بودا ابتدا باید خودمان مراقبه کنیم.
اگر تک تک ما مراقبه کنند آنگاه تمام مشکلات بشر حل میشود.
همه چیز از درون ما شروع میشود.
آیا شما جنگ درونی خودتان را از بین برده اید؟
آیا آرامش صد درصد دارید؟ چطور وقتی هنوز در درونتان ناآرامی هست میخواهید صلح در جهان ایجاد کنید؟
هر کسی بایداز خودش شروع کند.
برای تغییر دنیا باید خودمان را تغییر دهیم.
ابتدا تغییر خود. این اولین و سخت ترین مرحله است.
خدای عادلی بر جهان حکمرانی میکند.
به عدل و برنامه ی خداوند شک نکنید. حتی اگر در ظاهر ظلم و بدی میبینید و رنج را می بینید بدانید حکمتی الهی در کار است.
بهتر است روی ایمان خودتان کار کنید.
روی شادی خودتان کار کنید.
تنها مسوولیت شما شاد زیستن است. این به معنای بی تفاوتی نیست. این به معنای خودخواهی نیست.
اگر تک تک شما بزرگ شوید با کل دنیا یکی میشوید.
شما کل دنیا هستید. اگر شما شاد شوید کل جهان شاد میشود.
از خودتان شروع کنید.
شما پیامبر یا ناجی جهان نیستید.
سعی کنید همواره آرام و آگاه بمانید. در حالت مراقبه بمانید. این راه نجات است. به دیگری کاری نداشته باشید.
دیگری ای وجود ندارد.

Persian

به درون بروید. به مبدا خود متصل شوید.
به مبدا و خدای جهان اعتماد کنید. توکل کنید.
انرژی صلح شما خود به خودبه تمام جهان ساتع میشود. خودش منتشر میشود. شما آگاهی خودتان را بالاببرید.
با این صحبت های آقای خاموشیان ناگهان کل جلسه در سکوتی سنگین فرو میرود.
همه به درون خودشان باز میگردند.
آدمها تک تک در حالی که به درونشان فرو رفته اند و غرق خودشان هستند با قدمهایی آرام و مراقبه گون جلسه را ترک میکنند.
فقط یک نفر میماند!
۳– آقای نویسنده!
آقای نویسنده که تا الان سخت مشغول نوشتن دستور جلسه بود در حال پایان دادن به صورت جلسهٔ امروز است.
با خودش زیر لب میگوید، همه آمدند و رفتند.
آقای اظهاریان و خاموشیان حرف هایشان را زدند و رفتند.
تنها کسی که ترکیب همه بود من بودم.
منی که بی سر و صدا فقط نشستم و نوشتم.
من مهمترین کار را کردم.
من صدای این جلسه را به گوش دیگران میرسانم.
دیگران فقط حرف زدند ولی من مینویسم و پخش میکنم.
کار اصلی را من کردم.
بهتر است دیگر کارم را تمام کنم و بروم.
نوشتن از نانوشتنی کاری است متناقض. همانطور که تناقضی بین جناب اظهاریان و خاموشیان بود.
اما من به کار خودم ادامه میدهم.
شاید روزی کسی بفهمد اهمیت کار من چقدر زیاد بود.
پایان صورت جلسه
کمپانی بزرگ نانوشتنی

Persian

# اعلامیهٔ ترحیم

July 31, 2024

دسته‌ها: بعد از من, بلند, طنزطور

برچسب‌ها: آینده, ایگویانفس, خانواده،ازدواج, زندگی, گورو, مرگ, من‌کیستم؟, نوشتن

زمان خواندن 5 دقیقه.

زمان خواندن 5 دقیقه ***

## اعلامیهٔ ترحیم

***

هر چند روزی یک بار، اگر در جامعه باشی یک اعلامیه به دستت می‌رسد با این مضمونی شبیه این:

انا لله و انا الیه راجعون
‘یک شعر’

با نهایت تأسف و تأثر درگذشت ...ی مهربان و دلسوز ... را به اطلاع دوستان و آشنایان و بستگان محترم می‌رساند.
مراسم تشییع آن مرحوم روز فلان در فلان جا برگزار می‌گردد.
حضور شما سروران گرامی و قرائت فاتحه موجب شادی روح آن مرحوم و تسلی خاطر بازماندگان خواهد شد.
از طرف خانوادهٔ فلانی و سایر دوستان و بستگان و آشنایان

یک بار قسمت من شد که واقعاً اعلامیه درست کنم آن هم برای دوست صمیمی و عزیزم شاهرخ بود.
https://www.unwritable.net/2021/04/blog-post_97.html

اما بنده مثلاً نویسنده ام!
یکی از موضوعات مورد علاقه نانوشتنی هم، مرگ است!
مگر نه اینکه سنگ قبر حافظ و سهراب را شعرهایشان زینت داده پس شاید بد نباشد مطلبی بنویسم.
مرگ موضوع خوبی است!
شاید روزی به درد بازماندگان بخورد! بازماندگانی که دنبال مطلب میگردند تا در اعلامیه و سنگ قبر چیزی بنویسند!
بالاخره خشک و خالی که نمی‌شود!
ما هم که اهل آینده و برنامه ریزی و تایم منیجمنت هستیم!

خوب برویم سراغ اعلامیه و سنگ قبر! روی آن‌ها بنویسید:

مرگ، موضوع زندگی او بود!
او از اول که نه، ولی از حدود چهل سالگی به شدت به مرگ علاقمند شد!
نه از روی افسردگی و تنهایی، بلکه از روی شوق و امید!
نه اشتباه نکنید! او علاقه‌ای به مرگِ بدن نداشت! اما عاشق مرگ در زندگی بود!

Persian

مرگ در زندگی، یعنی موتو قبل ان تموتوا
مرگ در زندگی، یعنی بمیرید بمیرید و از این نفس بمیرید

آن قدر علاقه داشت که با اشک و شوق برای خودش اعلامیه و سنگ قبر می‌نوشت تا شما بخوانید!

اگر هم اعلامیه و سنگ قبر ننوشتید خیلی مهم نیست!
خشک و خالی هم می‌شود!
اگر خواستید بنویسید بنویسید ولی بدانید خشک و خالی هم می‌شود!

بنویسید: او از اول هم وجود نداشت!
خشک و خالی در بیستم تیر ۱۳۵۷ هجری شمسی آمد و ترجیح می‌دهد خشک و خالی هم برود.
خالی از نفْس
خالی از خود
خالی از توهمِ بودن!

آنجا ننویسید پدری مهربان و دلسوز!
بنویسید سعی کرد به دخترش فارسی و حافظ و مولانا یاد بدهد.
بنویسید سعی کرد به دخترش سکوت و مراقبه و یوگا یاد بدهد.
بنویسید او نمی‌خواست نقشی به خود بگیرد.
بنویسید سعی داشت پدر معنوی کل جهان بشود.
بنویسید سعی کرد مادر مهربانی برای کل جهان بشود.

بنویسید عاشق بودا بود و اکهارت و سادگورو و اوشو و حافظ و مولانا و عطار و خیام و سعدی و باباطاهر!

بنویسید عشق، موضوع نوشته‌های او بود!
بنویسید او سعی داشت از نانوشتنی بنویسد!
هزار و خورده‌ای نوشته نوشت!
یکی از آنها این اعلامیه و سنگ قبر است!
معلوم نیست بالاخره توانست این کار احمقانهٔ نوشتن نانوشتنی را انجام بدهد یا نه!
معلوم نیست بالاخره از معشوق کام گرفت یا هنوز ناکام مانده بود!

اما بنویسید الان حسابی در حال کام گیری است! بالاخره خوانندگان زمانی این را می‌خوانند که من واقعاً در حال کام گیری ام!

اصلاً ننویسید با نهایت تاسف و تأثر! به جای آن بنویسید با نهایت شوق و شادی!
او در دنیا از عروسی خوشش نمی‌آمد ولی الان حتماً درحال عروسی است! یا با معشوق یا با حوری!

بنویسید حضور شما سروران باعث شادی روح آن مرحوم است، اما نه حضور در سر قبر یا مراسم ختم یا تشییع!
بلکه حضور در خودتان!

Persian

حضور شما در لحظه!
حضور شما در خدا!
حضور فیزیکی شما لازم نیست!
اگر حضور در لحظه ندارید بهتر است اول در لحظه حضور پیدا کنید!
من هم در لحظه شما را ملاقات می‌کنم و واقعاً باعث شادی روح من می‌شوید!

پیکر بنده نیازی به مشایعت ندارد!
بگذارید شعله ها یا مورچه‌ها یا چه بهتر، کرکس ها یا گرگها راحت غذایشان را بخورند!
بنویسید او دوست داشت راحت غذا بخورد و راحت خورده شود!

اگر دلتان تنگ شد، از نانوشتنی بخوانید!
شاید خیلی طنز به اندازهٔ کافی نداشته باشد ولی این را با حس طنز بخوانید! کل داستان طنز است! کل داستان پِرنک است!
بنویسید متوفی می‌دانست کل ماجرا فیک است!
بنویسید متوفی می‌دانست ما در یک شبیه سازی هستیم!
بنویسید متوفی می‌گفت مرگی در کار نیست!
بنویسید متوفی توهم زده بود!
بنویسید اما حالا که درگذشته از شبیه سازی و توهم خلاص شده!

بنویسید داستان زندگی او همین بود:
«یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچکس نبود»

اگر دنبال عکس بودید خیلی زحمت نکشید! پسورد گوگل و اپل خودم را اتوماتیک می‌دهم به همسر اولم! عکسهای زیادی آنجاست! خیلی در آن ها تجسس نکنید! خصوصی است بالاخره!
اصلاً فکر نکنید متوفی درگیر ظاهر و صورت بود!
ولی معتقد بود همه چیز طبیعی اش زیباتر است! متوفی ریش هایش را به سختی اصلاح می‌کرد! پس عکس ریش دار بگذارید!

اگر هنوز شک داشتید که متوفی چطور فوت کرده این نوشته را در مورد خودکشی بخوانید!
https://www.unwritable.net/2024/02/blog-post_10.html

در نانوشتنی، راههای خودکشی را توضیح داده‌ام! خودکشی بدن که نه! خودکشی های خیلی بهتر!

خلاصه فکر کنم اعلامیه و سنگ قبر دیگر پُر شد! عکس شمع و گل نگذارید بهتر است! جا کم می‌آورد.

همین ها را بنویسید.
کافی است.
هرکسی قسمتش باشد می‌خواند. زیاد کسی هم حال خواندن ندارد. زمان ما اینطور بود!

Persian

پس برویم به کارمان برسیم!
کارِ مردنِ خوب!
شما هم بروید به زندگی تان برسید!
زندگی کردنِ خوب!

***

سنگ قبر
https://www.unwritable.net/2022/03/blog-post_29.html

Persian

غزل نقش بسته روی سنگ مزار حافظ

*

مژدهٔ وصلِ تو کو کز سرِ جان برخیزم

طایرِ قُدسم و از دامِ جهان برخیزم

به ولای تو که گر بندهٔ خویشم خوانی

از سرِ خواجگیِ کون و مکان برخیزم

یا رب از ابرِ هدایت بِرَسان بارانی

پیشتر زان که چو گَردی ز میان برخیزم

بر سرِ تربتِ من با مِی و مُطرب بنشین

تا به بویت ز لحد رقص کُنان برخیزم

خیز و بالا بنما ای بتِ شیرین حرکات

کز سرِ جان و جهان دست فشان برخیزم

گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم کَش

تا سحرگه ز کنارِ تو جوان برخیزم

Persian

روز مرگم نفسی مهلتِ دیدار بده

تا چو حافظ ز سرِ جان و جهان برخیزم

***

شعر کامل مزار سهراب

*

**پشت هیچستانم**
**پشت هیچستان جایی‌ست**
**پشت هیچستان رگ‌های هوا، پَرِ قاصدهایی‌ست**
**که خبر می‌آرند، از گُلِ واشده‌ی دورترین بوته‌ی خاک**
**روی شن‌ها هم، نقش‌های سُمِ اسبانِ سوارانِ ظریفی‌ست که صبح**
**به سرتپه‌ی معراجِ شقایق رفتند**
**پشت هیچستان، چترِ خواهش باز است**
**تا نسیمِ عطشی در بنِ بی‌برگی بدود**
**زنگِ باران به صدا می‌آید**
**آدم این‌جا تنهاست**
**و در این تنهایی، سایه‌ی نارونی تا ابدیت جاری‌ست**
**به سراغِ من اگر می‌آیید**
**نرم و آهسته بیایید، مبادا ترک بردارد**
**چینیِ نازکِ تنهایی من**

Persian

**وصلهء ناجور**
May 28, 2024
دسته‌ها: طنزطور
برچسب‌ها: تنهایی, کودکی, مسوولیت, من‌کیستم؟, همسر

زمان خواندن 4 دقیقه.

زمان خواندن 4 دقیقه ***

**وصلهء ناجور**

***

گاهی که به خودم نگاه می‌کنم می‌فهمم وصلهء ناجوری برای این دنیا هستم.
قصدم این نیست که اینطوری برای خودم هویتی بسازم جدای از دنیا، ولی یک نگاه به گذشته ام این را نشان می‌دهد.
بگذارید از کودکی شروع کنم.
از کودکی دنیا برایم جای عجیب و غریبی بود. برایم عجیب بود که آدم‌ها و کمپانی‌ها و کشورها با هم رقابت می‌کنند. با خودم می‌گفتم مثلاً چرا هرکسی هر چیزی کشف می‌کند برای کل بشر نمیدهد. چرا مثلاً شرکتی که فلان تکنولوژی را دارد آن را به همه نمی‌دهد. چرا این همه منابع صرف می‌شود که مثلاً همان ماشینی که در آمریکا می‌سازند دوباره در ژاپن از راه دیگری بسازند.
افکاری از این قبیل نشان می‌داد من اصل رقابت و جنگ و برتری جویی را خوب نمی‌فهمم!

به زورِ جامعه و خانواده، حدود بیست-سی سال هر روز مدرسه و دانشگاه رفتم. اگرچه بعضی کنجکاوی هایم پاسخ داده می‌شد ولی نهایتاً مجبور بودم مدرسه بروم. ضعیف بودم. فضای جامعه اینطور بود که اگر درس نخوانی و دانشگاه نروی می‌میری. هم مرگ فیزیکی و هم مرگ اجتماعی!

خلاصه من هم به دنبال گلهء گوسفندان و برای ترس از نمردن، مدرسه و دانشگاه را با زور و ضرب تمام کردم!
هیچوقت نفهمیدم چرا در مدرسه و دانشگاه، آدم‌ها باند بازی و رقابت می‌کنند.
بالاخره دانشگاه تمام شد!
حالا با غول جامعه باید طرف می‌شدم. همواره از این غول می‌ترسیدم.
خواستم کار کنم. باز هم معادلات کار برایم عجیب بود! برادرم می‌گفت برو پروژه بیاور اگر میخواهی در شرکت من کار کنی! این را هم نمی‌فهمیدم! اصول اولیه‌ی اقتصاد که مبنی بر بده و بستان بود را هم خوب نفهمیدم. فکر می‌کردم او باید به من که تازه فارغ‌التحصیل شدم کمک کند!

با دختری دوست شدم! شش هفت سال با هم دوست بودیم. می‌گفت اگر می‌خواهی با تو باشم باید بیایی خواستگاری!
باید قرارداد ازدواج ببندیم. باید عقد کنیم. این را هم نمی‌فهمیدم!
نمی‌دانستم حتی چنین رابطه‌ای هم که من فکر میکردم عشق است، در واقع یک قرارداد است.

بعدها فکر کردم من وصله‌ای ناجور برای جامعهء ایران هستم. با خودم گفتم بروم کانادا حتماً خوب است. فکر کردم ایران پر از کلاغ است ولی کانادا پر از بلبل!

Persian

وقتی آمدم کانادا دیدم اینجا باغ وحش است!
حتی وصلهء ناجور تری هستم!
نه زبانشان را بلدم نه مراوداتشان را نه رزومه نویسی دروغشان را و نه زیرآب زدن هایشان را!
با زور و ضرب، ده سالی هم اینجا ماندم. به واسطهء ارتباطات و کمی زور و ضرب، خودم مقداری پول درآوردم. هم کارمندی را تست کردم و هم بیزینس را. هیچ کدام برای من نبود!

مهاجرت سخت تر از ماندن در ایران بود. اینجا وصلهی ناجور تری بودم.
کم کم همان دختری که فکر میکردیم عاشق هم هستیم از من متنفر شد! چون میخواستم قرارداد نداشته باشیم! حالا هم او و هم ادارهی مالیات از من طلبکارند!

تنها جایی که حرفم را میفهمند همین جاست! همین نانوشتنی! اینجا هم هر روز حال و وضعم را مینویسم. فقط همین نوشتهها حالم را میفهمند.
چند نفری هم میخوانند!
اما بعید میدانم بگیرند! چون کسی حال خواندن ندارد.اکثر آدمها اگر هم بخوانند، تندخوانی میکنند.
تمرکز چیز کمیابی شده و مردم همواره میخواهند چیزی بدست بیاورند ولی اینجا چیزی برایشان ندارد.
بعضی ها میگویند تو شکست خوردی. بعضیها میگویند موفق بودی. من هیچکدامشان را نمیفهمم.

رفتم سراغ معنویت و مراقبه.
آنجا جایی شگفتانگیز بود. حرفهای آنجا برایم فهمیدنی تر بود.
اوشو خواندم و به دلم نشست.
اکهارت خواندم کمی آرام شدم.
بعدها سادگورو را پیدا کردم.
اینها هم مثل من وصلهای ناجور اند که شانسکی معروف شدهاند.
بعد دیدم مولانا هم وصلهای ناجور بود. حافظ هم همینطور. بودا هم همینطور.
شاید هم من دارم خودم را به اینها میچسبانم. ولی شبیه همان دیوانگی های آنها را در خودم میبینم.

حالا تقریباً همهی دنیا از من طلبکارند.
از نظر آنها من بی مسولیت هستم. مسوولیت از نظر آنها یعنی کارهایی که آنها از من میخواهند را دیگر انجام نمیدهم.

تا وقتی بچه بودم مجبور بودم کارهایی که جامعه میخواست را انجام بدهم.
حالا بعد از چهل سالگی شاید بتوانم کمی سرکشی کنم. اما زور طرف مقابل خیلی زیاد است. باید مواظب باشم.
جوامع معمولاً وصلههای ناجور را زندانی میکنند.
باید مواظب باشم زندانی نشوم!
اعترافاتی که اینجا مینویسم شاید روزی برعلیه من و برای زندانی کردنم استفاده شود!
اتفاقاً زندان جای بدی نیست!
آنجا میتوانم خودم باشم!
البته احتمالا!
شاید آنجا هم وصلهای ناجور بودم!

Persian

Persian

# نوشتن یا بودن

April 5, 2024

دسته‌ها: چرا می‌نویسم؟, طنزطور

برچسب‌ها: آینده, ادب پارسی, ادبیات اسلامی, سکوت, مرگ, مولانا و حافظ, نوشتن

زمان خواندن 2 دقیقه.

زمان خواندن 2 دقیقه ***

**نوشتن یا بودن**

***

مدت زیادی است می‌نویسم. اما نوشتن از جهات زیادی اشتباه است. چون بودن کافیست!

اگر می‌نویسم برای آینده، اشتباه است!
چون آینده‌ای وجود ندارد!

اگر می‌نویسم برای آرام کردن ذهن، اشتباه است.
چون برای آرام کردن ذهن باید مشاهده و مراقبه کرد!

اگر می‌نویسم تا اثری از خود به جا بگذارم، اشتباه است!
چون نیازی به اثر گذاشتن نیست! چون خودی در کار نیست. چون ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما!

اگر می‌نویسم تا دیگران چیزی بدانند، اشتباه است!
چون دیگران اگر بخواهندکه بدانند، می‌دانند!

اگر می‌نویسم چون نوعی بازیِ لذت بخش است، خوب است.

اگر بی هدف و بازیگوشانه می‌نویسم، بدک نیست!

اگر در لحظه و از لحظه می‌نویسم، بدک نیست!

اگر می‌نویسم چون کار دیگری ندارم، بدک نیست!
اما بهتر بود بودن را تمرین می‌کردم!

بودن کافیست!
لحظه کافیست!
خدا کافیست!

نیازی نیست چیزی به آن اضافه کنیم!

Persian

نیازی نیست حرفی در مورد آن بزنیم!
نیازی نیست چیزی در مورد آن بنویسیم!
نیازی به مذهب و مکتب و قانون و اخلاق نیست!
نیازی به حرف و حدیث و خوب و بد کردن نیست!

می‌توانی بازی کنی!
با بازی بنویسی! با بازی هم بخوانی!
جدی نه؟
شوخی و طنز بنویس!

اگر فکر کردی این کاری جدی است، بیراهه رفتی!
این نوعی بازی با کلمات است!
بازی با مفاهیم!
بازی با ذهن!

کلمات را بچین مثل چیدن اسباب بازیهای کودکان.
مثل لِگو!
بعد خرابشان کن!
جنتبیدذژسسببادررطششاحجپتعقصصعحکنذبذپپد
اینجوری!
بعد بخند!
به جدیت کلمه بخند!
به جدیت ذهن!
به جدیت مرگ!
زندگی شوخی است!
شوخ طبعانه زندگی کن!
انگار نه انگار مرگی در کار است! چون نیست!
فقط چرخه‌ی غذاییِ حیات است!
و نظاره گری برای آن!

این بازی را ببین! آدم عشق می‌خورد!
شیر، آهو را و آهو علف راو علف خاک را!
و خاک شیر را!
و بدن آدم را!

خودِ آدم عشق می‌شود!
بدنش خاک!

خاک دور خورشید میچرخد و می‌چرخد!

Persian

اما عشق فقط هست!
نه می‌چرخد! نه می‌نویسد!
نه می‌زاید! و نه زاده می‌شود!
لم یلد و لم یولد!

لااله الا الله
الله اکبر!
آخ اگر این ها را می‌فهمیدیم!

غروب را و طلوع را!
و نگاه سریع اما مبهوت چشم را!

و سرشار بودنِ سکوت را!
و شعر سهراب را!
و عیش حافظ را!
و صحبت سعدی را!
و شور مولانا را!

کاش میفهمیدیم!
برتریِ بودن را!
کوچکیِ کلمه را!

کاش میفهمیدیم!
ضربانِ نفس را!
و بی صبری نی را!
بی صبری نی را، برای نالیدن!
برای برگشتن به نیستان!
برای نیست شدن!
خاک شدن!
نی شدن!

وای چقدر دوست دارم بروم به نیستان!
با حافظ لب جوی بنشینم.
با سعدی از بهار بگویم.
با مولانا برقصم.
با عطار و خیام بچرخیم در وادی عشق!
اولیا خدا را یاد کنیم!
کاش خموش شوم وقتی مولانا می‌چرخد!
کاش حافظ از شهد شیرین شعرش مستم کند!

Persian

کاش کاش کاش!

سکوت و سکوت و سکوت!
بودن و بودن و بودن!
ننوشتن و ننوشتن و ننوشتن!

***

وقتی این متن را به  هوشهای مصنوعی دادم پاسخ اینها بود

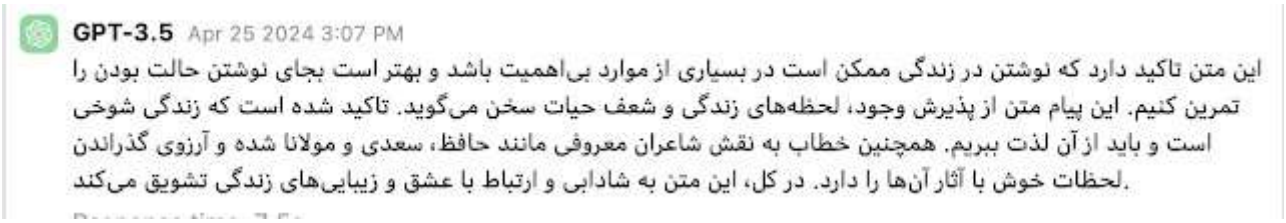

**GPT-3.5** Apr 25 2024 3:07 PM

این متن تاکید دارد که نوشتن در زندگی ممکن است در بسیاری از موارد بی‌اهمیت باشد و بهتر است بجای نوشتن حالت بودن را تمرین کنیم. این پیام متن از پذیرش وجود، لحظه‌های زندگی و شعف حیات سخن می‌گوید. تاکید شده است که زندگی شوخی است و باید از آن لذت ببریم. همچنین خطاب به نقش شاعران معروفی مانند حافظ، سعدی و مولانا شده و آرزوی گذراندن لحظات خوش با آثار آن‌ها را دارد. در کل، این متن به شادابی و ارتباط با عشق و زیبایی‌های زندگی تشویق می‌کند.

**Mistral-Large** Apr 25 2024 3:07 PM

این متن در مورد نوشتن و بودن است. در ابتدای متن گفته می‌شود که مدت زیادی نوشتن انجام داده است، اما نوشتن به دلیل های زیادی غلط است. بهتر است بودن کافی باشد.

سپس نکته های مختلفی در مورد نوشتن و بودن ارائه می‌شود. برخی از این نکته ها عبارتند از:

اگر می‌نویسید تا اثری از خود به جا بگذارید، اشتباه است.

اگر می‌نویسید تا دیگران چیزی بدانند، اشتباه است.

اگر بی هدف و بازیگوشانه می‌نویسید، بدک نیست.

اگر در لحظه و از لحظه می‌نویسید، بدک نیست.

در ادامه متن، به نوشتن معمولی نسبت داده می‌شود و گفته می‌شود که نیازی به اضافه کردن چیزی به آن نیست. نیازی به مذهب، مکتب، قانون و اخلاق نیست. می‌توانید با بازی بنویسید و بخوانید.

در پایان متن، لحظه، خدا و بودن نیز به عنوان موارد کافی برای زندگی ارائه می‌شود. و یک دعای خلاصه که از بی صبری نی را می‌فهمید و به نیستان برگردید ارائه می‌شود.

**Claude 3 Sonnet** Apr 25 2024 3:07 PM

این متن درباره ارزش و اهمیت "بودن" در مقابل "نوشتن" سخن می‌گوید. خلاصه آن به این شرح است:

نویسنده ابتدا به انگیزه‌های مختلف نوشتن مانند نوشتن برای آینده، آرام کردن ذهن، اثرگذاری و آموزش دیگران اشاره می‌کند و آنها را اشتباه می‌داند. سپس می‌گوید اگر نوشتن صرفاً یک بازی لذت‌بخش، بی‌هدف و در لحظه باشد، بدک نیست.

اما در ادامه، بر "بودن" و زیستن در لحظه تأکید می‌کند و می‌گوید بودن کافی است و نیازی به افزودن چیزی بر آن نیست. نویسنده حتی مذهب، اخلاق و قوانین را نیز زائد می‌داند.

او نوشتن را نوعی بازی با کلمات و مفاهیم معرفی می‌کند که باید شوخی و طنز باشد، نه جدی. سپس به چرخه طبیعت و زندگی اشاره می‌کند که همه چیز در آن در گردش است جز عشق که فقط "هست".

در انتها، آرزو می‌کند که به نیستان برگردد و با شاعران بزرگ همنشین شود. نویسنده سکوت، بودن و ننوشتن را ستایش می‌کند.

Persian

**GPT-4.0** Apr 25 2024 3:08 PM

این متن که بیشتر با نگاه فلسفی ایجاد شده، در مورد ذهن و تاثیر آن بر حالت بیرونی و درونی انسان صحبت میکند. نویسنده بیان میکند که "بودن" خود برای زندگی کافی است و نیازی به اضافه کردن چیزی یا نوشتن چیزی درباره آن وجود ندارد. او معتقد است که نویسیدن برای آینده، آرام کردن ذهن، اثر گذاشتن یا مطالعه دیگران می‌تواند اشتباه باشد چون آن‌ها از حقیقت بودن دور می‌کند.

اما نویسنده همچنین می‌گوید که نوشتن به عنوان یک بازی یا بدون هیچ هدف خاصی، یا نوشتن در حال حاضر برای لذت بردن، خوب و بد نیست. نویسنده به تاکید بر "بودن"، "لحظه" و "خدا" می‌پردازد، که هیچکدام نیازی به اضافه کردن چیزی ندارند و کافی هستند.

در ادامه، نویسنده بر برتری "بودن" بر "کلمه" تاکید می‌کند و بر خواهش برای فهمیدن و تجربه کردن مضامین عمیقتر واقعیت وجود، شادی و حقیقت مرگ می‌پردازد. او علاقه نیست به وجود در نیستان، جایی که از فراغت و سکوت پر است، پرداختن، و با شعرای بزرگی مانند حافظ، سعدی، و مولانا در ارتباط باشد.

Persian

# کونِ کار -۳- آیا مراقبه فرار است؟

January 24, 2024

دسته‌ها: طنزطور

برچسب‌ها: ترس, ذهن, زمان, کار, لحظه, مراقبه

زمان خواندن 2 دقیقه.

زمان خواندن 2 دقیقه ***

کونِ کار -۳ – آیا مراقبه فرار است؟

***

دوستان زیادی دارم که مراقبه نمی‌کنند. این دوستان بالطبع ابزاری جز ذهن برای درک و قضاوت، نمی‌شناسند.

از نظر آنها، مراقبه نوعی فرار است.

در سطح ماجرا اینطور است که ظاهراً مراقبه کننده کاری نمی‌کند. پس ذهن اینطور قضاوت می‌کند که مراقبه کننده دارد فرار می‌کند از واقعیت. واقعیت برای او چیست؟ همین ذهن!

ذهن، مراقبه را فرار می‌داند. چون مراقبه خاموش کردن و مشاهده ی بی قضاوت ذهن است.

خیلی ها هم مراقبه را تنبلی تفسیر می‌کنند.

اما فرار از چه؟ فرار از کار؟

حال ببینیم آیا مراقبه واقعاً فرار از کار است؟

آیا کسی‌که مراقبه میکند تنبل است؟

آیا کسی‌که‌کون کار ندارد مراقبه  را انتخاب میکند؟

مراقبه چیزی‌است نانوشتنی. یعنی نمیشود با ذهن‌نوشتش. نمیشود با ذهن توضیح داد یا فهمید.

بهترین‌وسریعترین راه برای مراقبه تجربه کردن‌مراقبه است.

اگر مراقبه میکنید دیگر نخوانید. خودتان با مراقبه خواهید دانست.

اما اگر مراقبه نمیکنید و هنوز میخوانید، برای روشن‌ترشدن مفهومِ مراقبه اینجا کمی‌بیشتر مینویسم.

مراقبه حتی اگرفرار باشد، فرار به جلواست.

Persian

ذهن، کارش ایجاد ترس است.

خاصیت ذهن، فرار است. فرار از واقعیت.

ووقتی با مراقبه از ذهن عبورکنی دیگرفرارنمیکنی.

فرارِ اصلی در واقع فرار از خود است.

فرار از لحظه است.

راههای فرار معمول هم اینهاست.

ذهن برای فرار از لحظه گذشته و آینده را میسازد. زمان را میسازد.

ذهن برای فرار از خود دست به کارهای زیادی میزند.

مثلا تلوزیون میبیند. یا اینترنت را اسکرول میکند. یا غذا میخورد. یا کار میکند. یا سکس میکند. و غیره.

ذهن کونِ مراقبه ندارد.

و مراقبه مهمترین کار است.

ذهن سعی میکند خودش را مهم نشان بدهد. سعی میکند آینده را مهم نشان بدهد. ذهن با ترساندنِ تو، سعی میکند از لحظه فرار کند.

اما وقتی‌مراقبه گون‌باشی دیگرفرار نمیکنی.

خودِ مراقبه گون بودن؛ یک‌کیفیت است.

مراقبه انجام کاری نیست.

مراقبه فرار مداوم به خود است.

فرار مداوم به جلو.

یعنی به جای سرکوب کردنِ افکار و احساسات به سمت آنها بروی.

افکار و احساسات را نگاه کنی. بدون‌ذهن و بدون‌قضاوت.

یعنی به سمت خودت فراری به جلو داشته باشی.

Persian

اگرعجولی آن را ببینی. غم را ببینی. دیوانگی ذهن را ببینی. همه چیز را ببینی.

ومراقبه کردن شجاعت میخواهد. قدرت میخواهد. جسارت میخواهد.

کونِ مراقبه باید داشته باشی.

# کونِ کار! -۱

January 23, 2024

دسته‌ها: طنزطور

برچسب‌ها: کار, مراقبه

زمان خواندن 2 دقیقه.

زمان خواندن 2 دقیقه ***

## کونِ کار! -۱

***

چند روز پیش دوستی به من گفت کون کار نداری. من از این جمله ناراحت نشدم ولی به فکر فرو رفتم. چند روزی هست که دارم به این موضوع فکر میکنم. البته نوشته های زیادی در مورد کار نوشته ام که به درک بهتر کمک میکند. البته من معلم نیستم که پیش نیاز تعیین کنم و سیلابس درسی برای خواننده هایم تعیین کنم. این نوشته ها هم اول برای خودم کاربرد دارد. نوشته های مربوط به کار در لینک زیر هست.
https://www.unwritable.net/search/label/کار

کار دو جور هست فیزیکی و ذهنی.
در مورد کار فیزیکی خودم را متوسط میدانم. نه مثل کارگرهای حرفه ای قوی و خستگی ناپذیر هستم و نه مثل آدمهای تنبل. یک بدن معمولی با توانایی نستبا معمولی.
کار دوم کار ذهنی هست. کار ذهنی مهم تر و سخت تر است. مرتب کردن ذهن همیشه برای من سخت بوده. کنترل ذهن و خاموش کردن و آرام کردن ذهن. البته مشاهدات من نشان میدهد که اکثر آدمها توان آرام کردن ذهنشان را ندارند و بنا براین رو می آورند به سیگار و مشروب و کار و غیره!
یعنی اکثرا؛ خود کار نوعی فرار از ذهن است.

مراقبه و نوشتن هم برای من کاری ذهنی است. مراقبه برای من مهمترین کار و گاهی سخت ترین کار است.
بر خلاف برداشت عموم مراقبه فرار نیست بلکه مواجه شدن است. در مراقبه با ذهن و ترسهایش مواجه میشویم.
مراقبه نکردن نوعی فرار است. نوشته های مربوط به مراقبه اینجا هست.
https://www.unwritable.net/search/label/مراقبه

همین نوشتن نیاز به مراقبه دارد. افکار مختلف و حس های مختلف به طور مدام به ذهن من وارد میشوند. من هم با دقت بعضی شان را اینجا انتخاب میکنم و مینویسم.

کارهایی که این روزها در ذهنم رژه میروند اینها هستند.

...
(در صورت نیاز به دانستن با من تماس بگیرید)
...
تمام این کارها نیاز به برنامه ریزی مرتب ذهنی دارد.
به عبارت دیگر نیاز به مراقبه ذهنی دارد.

Persian

درست تر این است که بگویم ذهن کار ندارم. کون کار راحت است.
درست کردن ذهن کار چیزی است که باید انجام بدهم. برای مرتب کردن ذهن هم چیزی جز مراقبه و نوشتن نمیشناسم.
حالا هم قرار شده آنقدر مراقبه کنم و بنویسم تا یا خودم بفهمم یا دیگران!

Persian

# چرخه‌ی ایده‌آل لباس‌ها

December 4, 2023

دسته‌ها: تمرین عملی, طنزطور

زمان خواندن 2 دقیقه.

زمان خواندن 2 دقیقه ***

چرخه‌ی ایده‌آل لباس‌ها

***

نوشته‌ها همیشه که جدی و معنوی نیستند! البته هر چیز شوخی هم بی ارزش نیست. کلا زندگی یک شوخی بزرگ است!

و معنویت هم جدی نیست!

اینبار می‌خواهم درباره‌ی چرخه‌ی ایده‌آل لباس بنویسم!

ایده برای چند سال پیش هست و زمان تهیه‌ی نموداری دقیق برای مدیریت لباسهایم که در نمودار زیر خلاصه شده.

چون هیچ کسی شاید از این نمودار سر درنیاره اینجا مختصراً توضیح می‌دهم.

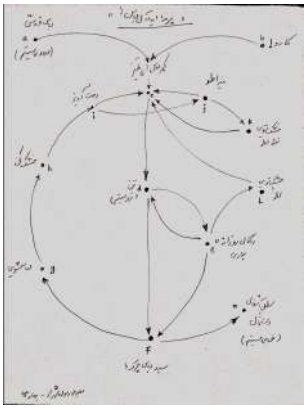

مرتب کردن و مدیریت لباس‌ها از کارهایی بوده که معمولا برای من سخت بوده. این نمودار راه حلی عملی هست برای مدیریت لباسهایم.

نمودار از چند نقطه تشکیل شده که هر کدام با حروف لاتین مشخص شده. اینها می‌تونه سبد لباس یا کمد لباس یا کشو یا هر فضایی برای ذخیره‌سازی لباس باشه.

فلش ها هم حرکت و جهت حرکت لباسها رو از یک نقطه به نقطه‌ی بعدی نشون میده! حال برویم سراغ تعریف نقاط!

Persian

-a

لباس فروش یا جایی هست که از اونجا لباس می‌خریم

برای خلوت شدن سیستم که مشکل من هم هست میشه مدتی ورودی سیستم رو قطع کرد.

-b

جایی هست که لباس هایی رو که می‌خواهیم دونیت کنیم یا هدیه بدیم  می‌گذاریم. چون شاید مدتی طول بکشه تا یک لباس رو به کسی بدهیم برای این دسته هم یک فضای کوچک لازمه.

-c

این کمد اصلی لباسهای تمییز هست. که میتونه بر اساس لباس زیر ، پیراهن و تیشرت، شلوارک و شلوار و کاپشن و کت و قسمت کلاه و اکسسوری تقسیم بشه.

-d

لباسهایی هست که تن کردیم یا با خودمون مسافرت بردیم

-e

جایی هست برای لباسهای جاری. یعنی لباسهایی که مثلاً یکبار پوشیدیم و در کمد تمیز نباید بروند ولی هنوز کثیف هم نیستند. شاید چند باری بخواهیم بپوشیمشان. این هم یک کمد مجزا برای مخلوط نشدن لباس های پوشیده شده و تمیز می‌خواهد.

-f

اینجا سبد یا محل گذاشتن لباسهای کثیف است.

-g,h,i

این سه نقطه در واقع لباسشویی و خشک کن و احتمالا رخت آویز است که لباس‌ها بالاخره مدتی در آن شاید بمانند. لباسها بعد از شسته شدن اگر خوب آویزان شوند نیاز به اطوکشی حداقل می‌شود. اگر لباس‌ها را در بیرون بشوییم آن نقطه میشود L

-j,k

این دو نقطه میز اطوی خانگی یا اطوی بیرون هست. که لباس‌ها بعد از اطو دوباره به کمد لباسهای تمیز بازمیگردد.

-m

Persian

در نهایت نقطه‌ی m هست که خروجی لباسهای کهنه هست که یا بصورت دستمال می‌تواند دوباره استفاده شود یا راهی سطل آشغال بشود.

در زمان مسافرت یا کمبود فضا می‌توان سیستم را ساده کرد. ساده ترین حالت شامل نقاط c-e-f می‌شود و ترجیحا لباسی هم در g-h باقی نماند بهتر است.

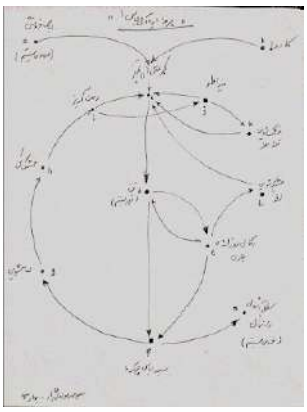

Persian

# تفسیر شاعرانه‌ی E=MC2

November 22, 2023

دسته‌ها: بلند, طنزطور

برچسب‌ها: خدا, زمان, مولانا و حافظ

زمان خواندن 5 دقیقه.

زمان خواندن 5 دقیقه ***

تفسیر شاعرانه‌ی E=MC2

***

بچه که بودم فیزیک را خیلی دوست داشتم. فیزیک واقعی بود. اما فیزیک هم در آخر کار می‌رسید به فلسفه. فلسفه هم بازی با کلمات بود. بازی با کلمات هم در آخر می‌رسد به شعر!

شعر که خیلی نه چون شعر یعنی احساس اما شاید چینش کلمات! چینش مفاهیم کنار هم!

خوب برویم تقاطع فیزیک و فلسفه و شعر را بسازیم.

نسبیت عام و خاص را خوانده ام و خوانده‌اید!

چقدر درک کردیم خدا می‌داند. من که یک لحظه می‌فهمم لحظه ای بعد یادم می‌رود.

انیشتین آن دانشمند ژولیده موی آلمانی اما ظاهراً درک کرد! او در رویاهایش سوار قطاری شد با سرعت نور!

محمد هم می‌گفت خدا نور آسمان‌ها و زمین است!

هر دو در تخیلاتشان به جایی رسیدند!

حالا چرا مانه؟

من که در عالم ویپاسانا سفرهای دور و دراز می‌روم و شما هم آنقدر خُل هستید که با من بیایید! پس ما هم سوار قطار مفاهیم می‌شویم.

خوب «ایی مساوی ام سی دو» یعنی چه؟

خلاصه‌اش این می‌شود که« جرم همان انرژی است! »

دوستی به من می‌خندید که می‌گفتم آدمها انرژی هستند!

Persian

به پوست دستش اشاره کردم گفتم مگر این جرم نیست؟ و مگر انیشتین نگفت جرم همان انرژی است! گفت بله! گفتم پس تو انرژی هستی! قانع شد! یک علم گرا هم قانع شد! علم گراهای جدید همان داعشی های قدیم اند. به راحتی نمی‌گویند نمی‌دانم!

حالا ببینیم فرمول چه می‌گوید.

جرم یا جسم یا ماده آن چیزهایی است که از نظر تو سکون دارند و ابدی‌اند. مثل یک سنگ. یا خاک. یا چوب خشک. یا یک تکه گوشت یا همین بدن! یا یک تکه آهن رنگ شده که ماشین تو باشد!

جسم ها جرم دارند یعنی سنگین اند یعنی به طرف جرم های دیگر می‌روند در یک فرمول زمان و مکان خاص!

تو فکر می‌کنی جسم ها ثابت و ابدی اند. فکر می‌کنی جسم تو، یا خانه‌ی تو یا زمین تو در زمان ثابت می‌مانند اما زهی خیال باطل!

انیشتین گفت جرم همان انرژی است!

خوب انرژی چیست؟

انرژی فرمی تعریف نشدنی و نادیدنی است. شاید نانوشتنی! انرژی را از روی اثری که روی جرم می‌گذارد می‌بینیم. مثلاً جرمی را در مکان و زمان جلو می‌برد. یل جرمی را داغ می‌کند. یا جرمی را می‌سوزاند و دود می‌کند و غیره. انرژی در حرکت و جریان است. اصلاً هر جرم متحرکی دارای انرژی است! انرژی پتانسیل و جنبشی! تعاریف ساده و کودکانه گاهی مهم و اساسی هستند.

انرژی دیده نمی‌شود ولی ماده ظاهراً دیده می‌شود اما برای دیدن همین ماده هم انرژی لازم است! یعنی مثلاً نوری لازم است که به جرم بخورد و بازگردد و غذایی که تو بخوری تا زنده بمانی تا نور بازگشت شده را ببینی!

دیدن همین کلمات بدون انرژی ممکن نیست! چه برسد به فهم‌شان!

خوب انیشتین که سوار نور شد لاجرم نوری بر او تابیده شد. همان نور اصلی. همان نانوشتنی. همانی که اگر بگویم خدا بعضی ها احساساتی می‌شوند! بعضی احساسات مثبت و بعضی منفی! اگر بگویم خدا بعضی اشک در چشمشان می‌آید و بعضی خشمگین از این خدای ظالم می‌شوند! بگذریم! همان نانوشتنی بهتر است!

نوری بر انیشتین تابید و دریچه‌هایی برایش باز شد. و نهایتاً هم مُرد و برگشت به چرخه‌ی ماده و انرژی. سرنوشت من نویسنده و توی خواننده هم همین است! چه بخواهی و اشک بریزی چه بترسی و فرار کنی!

انیشتین گفت ماده همان انرژی است. این همان است. یک رابطه‌ی این همانی را کشف کرد.

انیشتین دو را یک کرد.

همان کاری که یوگا می‌کند.

Persian

همان اصل اساسی توحید!

هر چه می‌خواهی بنامش! هاتف هم گفت قبلاً که

یکی هست و هیچ نیست جز او! وحده لاالله‌الاهو!

انیشتین گفت این دویی که شما می‌بینید یکی است. مثل شاگرد مغازه‌ای که در داستان مولانا دو شیشه شراب می‌دید و احول بود.

ما آدم‌ها حول یا احول بودیم. یعنی چشممان دو بینی داشت! ماده را جدا می‌دیدیم و انرژی را جدا!

انیشتین آمد و گفت این دو یکی است.

این ماده‌ی به ظاهر صلب و سخت همان انرژی پیچان و گردان آتش است! همان نور است! همان الکتریسیته است. همان تغییر و تحولِ دائم است.

به عبارتی، مرده همان زنده است. مرگ همان تولد است. پس اصلاً مرگی در کار نیست. سکون و ثباتی در کار نیست.

تماما یک انرژیِ بزرگِ جهان‌شمولِ نانوشتنی است!

ثباتی در کار نیست. این همان درک درستی است که در ویپاسانا مشاهده اش می‌کنی. تغییر دائمی درون و بیرون. تغییر دائمی جهان.

اما C یا این ضریب ثابت چیست؟ این سی سرعت است. سرعت حرکت انرژی. حرکت چیست؟ سرعت چیست؟ سرعت نسبت مکان به زمان است!

نسبت ثابتِ مکان به زمان. یا زمان به مکان! تنها چیزی ثابت جهان. نسبت ثابتی که خالق تعیین کرده. نسبت ثابتی که خالق با آن مخلوقات را تنظیم کرده. یک ثابت جهانی! تنها چیز ثابت جهان!

شاید بتوانی بگویی نسبت خدا یا نسبت خلقت.

یک چیزی که با عدد و ریاضی می‌توانی بنویسی اش. مثلاً سیصد هزار کیلومتر در ساعت! یا متر در ثانیه! یا هر چه!

پس تو و تمام بدن تو هم با سرعت  ثابت نور در حال تبدیل و تحول یافتن به انرژی است.

دیر یا زود جرم تو دود می‌شود و تمام زمین و خورشید هم همینطور!

پس خوش باش!

سوار قطار نور شو!

Persian

خشم و غم را به سرعت جا بگذار.

فرصتی نیست.

قطار نور با سرعتی خیره کننده حرکت می‌کند.

مثل انیشتین سوار شو و برو به لایه‌های بالای زمان و مکان.

نمی‌دانم!

نه فیزیک را می‌دانم نه فلسفه را و نه شعر را!

فقط می‌دانم چیزی هست!

چیزی که در وهم نیاید!

در ذهن نیاید!

در کلمه نیاید!

چیزی بس نانوشتنی!

چیزی قطعی و بدیهی!

حتی بدیهی تر از من و تو.

مثل سکوت.

Persian

# قرارهای مجازی!

April 21, 2023

دسته‌ها: طنزطور

برچسب‌ها: خانواده،ازدواج, روابط, زنانگی

زمان خواندن 3 دقیقه.

زمان خواندن 3 دقیقه ***

قرارهای مجازی!

***

بازار  قرارهای مجازی داغ است! زن ها به دنبال مرد رویایی و مردها به دنبال زن رویایی!

این وسط هم کمپانی های قرارگذاری آنلاین و گلفروشی‌ها و وکیل‌های طلاق حسابی پول در می آورند!

داستان اینطوری است که نرم افزار؛ مثل قدیم یک عکس از طرف به تو نشان می‌دهد! بعد بادیدن ظاهر آراسته و بعضا سکسی روی صفحه؛ یک قند در دلت آب میشود! و بر لایک می‌کوبی!

با خودت می‌گویی این یکی شاید آن مرد رویایی یا زن رویایی من باشد! بدون این که طرف را از نزدیک دیده باشی! بدون حس کردن انرژی آن فرد فقط در ذهنت از او یک تصویر می‌سازی! مدتی با آن تصویر زندگی می‌کنی!

اگر مرد باشی با آن تصویر ذهنی خودت؛ کمی هم آغوشی می‌کنی! انواع حالت های هم آغوشی را در خواب و رویاهایت تصور می‌کنی! از دیدن این فیلم سینمایی حسابی لذت می‌بری!

اگر زن باشی دنبال نشانه های قدرت و پول می‌گردی! مثلا شغل یا گذشته ی طرف! یا مثلا ماشین و ساعت و غیره! بعد حسابی شروع به تخیل می‌کنی! باخودت تصور می‌کنی این مرد رویایی؛ همان مردی است که  ثروت و شادی و عشق را به پای تو می‌ریزد! مسولیتهای زندگی را به عهده می‌گیرد! حتی مسوولیت شاد کردن تو را! مرد رویایی تو هم پولدار است هم سکسی هم عاشق هم ظریف و هم قوی! یک شتر گاو پلنگی که فقط در ذهن یک زن قابل ساختن است!

البته بعضی خانم ها هم بیزینس وومن های بسیار خوبی هستند!

آنها زنانگی خودشان را به قیمت های بالا مثلا نصف دارایی مرد یا هم وزن خودشان طلا معاوضه می‌کنند! که البته آن بیزینس هم باعث شادی و آرامششان شاید نشود!

هم زن و هم مرد در دام ذهن هستند! در دام آینده هستند!

یعنی رضایت را در آینده می بینند! هر دو چیزی کم دارند! یک خلا در خود احساس می‌کنند!

خلا فیزیکی حسی عاطفی یا روحی!

Persian

آنها فکر می‌کنند که کسی از آن بیرون می‌تواند ناگهان از آسمان فرود بیاید و تمام خلا های آنها را پر کند!

درست مثل دامی که مسلمانها یا مسیحیان در آن افتاده اند! آنها هم فکر می‌کنند عیسی یا مهدی یا محمد بالاخره روزی می آید و تمام مسوولیت هارا از دوش آنها برمی‌دارد!

آن ناجی قرار است بهشتی را که ما خودمان جهنم کرده‌ایم دوباره برای ما بهشت کند!

ما هم بنیشینیم با حوری و قلمان صفا کنیم!

مسوولیت را گردن عیسی و مهدی بیاندازیم! خودمان هم بخوریم و حال کنیم!

همه راه را اشتباه رفته اند!

راه رسیدن به شادی بیرون نیست! درون است!

راه رسیدن به آرامش ثروت و قدرت و امنیت و هر چیزی که دنبالش هستی درون است!

صد و هشتاد درجه اشتباه می‌رویم!

به عنوان یک مرد؛ از دیدن و لمس کردن بدن زنها بسیار لذت می‌برم! اما وقتی داستان مجازی می‌شود درگیر یک تو در توی ذهنی می‌شویم! دیگر آن شگفت انگیزی سکس یادمان می‌رود!

نمی‌توانیم چیزی خلق کنیم! نهایت چیزی که می‌توانیم خلق کنیم بچه است!

این کار را هم خوب انجام داده‌ایم! هشت میلیارد بچه هم اکنون درحال تخیل آینده در زمین هستند!

بعضی ها هنوز هم سعی دارند اضافه کنند!

آنها معتقدند خون آنها رنگین تر است!

چرا بچه می‌آورم؟ چون می‌توانم! نمی‌دانیم که حشرات خیلی بهتر و سریعتر و بیشتر از ما این کار را بلندند! با یک ضرب چند صد هزار بچه پس می اندازند!

آن وقت ما با زور و ضرب سزارین و هزار بدبختی یک بچه درست می‌کنیم! او را هم درست نمی‌توانیم بزرگ کنیم!

بعضی ها هم فکر می‌کنند خونشان رنگین تر از بقیه است! بچه‌ی آنها آقازاده است! فقط پسر آنها دودول طلا است! یا دخترشان را به کَس کسون نمی‌دهند!

خلاصه مسیر را اشتباه می‌رویم!

این حرف ها و نوشتن ها هم شاید اشتباه باشد!

Persian

طنزش را نمی‌گیرند!

بهشان برمی‌خورد!

می‌خواستیم ثواب کنیم کباب می‌کنیم!

پس حرافی بس است!

Persian

# کلمه بازی - شیرین

April 9, 2023

دسته‌ها: طنزطور, کوتاه

زمان خواندن <1 دقیقه.

زمان خواندن 1 دقیقه ***

کلمه بازی – شیرین

***

نتیجه گیری های ذهن ناقص!

شیرین یعنی شیر-ین یعنی مثل شیر! پس نتیجه میگیریم

اون قدیما هیچ چیزِ شیرینی نبوده!

چرا؟

اول کلمه‌ی شیرین هنوز اختراع نشده بود!

وقتی شیر می‌خوردند نمی‌تونستن بگن چه شیرین!

بعد که این کلمه اختراع شد به هر چیز شیرینی می‌گفتند به به چقدر مثل شیر!

چه شیرین!

مثلا به زردآلو می‌گفتند چقدر مثل شیر!

به انگور می‌گفتن چقدر مثل شیر!

اما به شیر نمی‌گفتند چقدر زردآلویین! یا چقدر انگورین!

پس نتیجه می‌گیریم اون قدیما شیر خیلی شیرین بوده!

اولین چیز شیرینی که دیدن گفتن چه شیرین!

نتیجه‌ی دیگری که می‌گیریم اینه که شیراشون شیرین تر از زردآلواشون و انگوراشون بوده!

یعنی هیچ چیزِ شیرینی نبوده!

Persian

چه شیرین!

# خرِ ما از کرّگی دُم نداشت!

April 5, 2023

دسته‌ها: بلند, طنزطور

زمان خواندن 7 دقیقه.

زمان خواندن 7 دقیقه ***

خرِ ما از کرّگی دم نداشت!

***

من بی می ناب زیستن نتوانم

بی باده کشید بار تن نتوانم

همسرم به این نتیجه‌ی قطعی رسیده که من به درد زندگی خانوادگی نمی‌خورم. حتماً بعد از ده بیست سال درست متوجه شده! دلیلش هم این است که فکر من خراب است! این را هم درست متوجه شده!

بقیه‌ی خانواده و جامعه هم همینطور!

فکر کنم نه اخلاق می‌فهمم نه اصول اجتماعی! نمی‌شود خرِ ما کلا دم نداشته باشد؟

یک اشتباهی یک زمانی کردیم و به قول همسرم اسپرم دونیت کردم!

اینجانب نه به درد ایران می‌خورم و نه کانادا! بگذارید در دنیای ساختگی ذهنی خودم زندگی کنم!

در این دنیا مثل سهراب فقط شعر بنویسم! مثل حافظ لب جوی عمر بنشینم! از این خزعبلات بنویسم! تا آخر!

یا مثل خیام منتظر جام بعدی بمانم!

من بنده آن دمم که ساقی گوید

یک جام دگر بگیر و من نتوانم

باور کنید! شهر جای من نیست! شاید در شهر به دنیا آمده باشم! اما دلم غنج می‌رود برای جنگل؛ برای کوه؛ برای دریا! اصلاً برای بیابان اشک می‌ریزم! بیابان با من حرف می‌زند! قدیم ها حداقل میشد سر به بیابان گذاشت!

در این دنیای ساختگی ذهنی که من در آن غرق هستم؛ بدن می‌میرد! با مرگ بدن تمام داشته ها را باید بگذاری و بروی!

Persian

روزی که مرگ بیاید تنها باید مسیر را بروی! باید سریع تر از دلبستگی هایت دل بکنی!

مثلاً از زن و بچه و خانواده باید دل کنده باشی!

باید از دارایی ها و ارتباطات اجتماعی ات دل کنده باشی!

باید از کل داستان های ذهنت و افکارت هم دل بکنی!

در این دنیا خیلی زود دیر میشود!

بگذارید بروم؛ مثل دیوانه ها مثل مرتاض ها مثل صوفی ها مثل جنگلی ها مثل بیابانی ها زندگی کنم!

با سلمانی محل که شیعه است و اهل لبنان می‌گفتم و می‌خندیدیم! گفتم اگر موهایم را اصلاح نکنم چه می‌شود! به شوخی می‌گفت همه از تو فرار می‌کنند بعد دستگیر می‌شوی! بعد هم میفرستندت ایران!

خندیدم! خیلی خوب بود! اما این بار هم دیر شد! دیگر موهایم را کوتاه کرده بود!

یک بار دیگر اصلاح شدم! هنوز اول دبستان یادم هست! ناظم با قیچی ناگهان بالای سرم ظاهر شد و من از ترس خودم را خراب کردم! آن روزِ لعنتی فهمیدم که برای بودن در سیستم جامعه باید اصلاح شوم! باید کچل باشم! واگرنه با تیغ و قیچی به سراغم می‌آیند!

اگر هم با تیغ نیایند با بیل می‌آیند! البته بیل کشاورزی نه بیلِ بانک!

اینجا بانک هایش جالب است! اگر تو کارشان داشته باشی نیستند! کسی نیست که پول بگیرد یا تلفن جواب بدهد! فقط نامه می‌زنند! با فرم و نامه و پی دی اف پول قرض می‌دهند و پول می‌گیرند و نرم‌افزار هم حسابت را مدیریت می‌کند! همه چیز خودکار است و توسط غولی کنترل می‌شود که در آسمان هاست و حساب ها را کنترل می‌کند!

اصلاً من از همان کلاس‌های راهنمایی معلوم بود که ریاضی ام تعریفی ندارد!

معنی فرمول های ریاضی را نمی فهمم! نمی‌دانم چرا باید اینقدر با اعداد بازی کرد!

فیزیک و شیمی برایم ملموس تر است!

مثلاً چرخش زمین و شیمی بدن!

با فیزیک و شیمی بهتر می‌فهمم که آدم روزی می‌میرد!

البته تعریف موجود زنده را در کتاب علوم هنوز درست بلد نیستم!

هنوز هم خوب نمی فهمم بالاخره من طلبکارم یا بدهکار! هنوز نمی‌دانم دُنگ خودم را در دنیا چطور حساب کنم!

Persian

فقط می‌دانم به دنیا بدهکارم!

این بدن را به زمین بدهکارم!

کلی پول به خانواده ام بدهکارم!

از همه باید بابت این نوشتن های بیهوده معذرت خواهی کنم!

اصلاً اشتباهی آمدم!

قرار نبود اینجا باشم! مولانا هم می‌گفت!

قرار بود باغی باشد و ملکوتی!

امروز دیگر انشاالله تسویه حساب هایم را بکنم! امضاهای آخر را انجام بدهم! خدا کند امروز بتوانم خلاص شوم! حداقل بدهی ام را به کشور کانادا بدهم!

بعد برسد به ایران!

آنجا که حسابی بدهکارم! این بدن را در واقع از آن خاک قرص گرفته‌ام! درست نیست طلب ایران را به کانادا بدهم! اینقدرش را شاید بتوانم بفهمم!

از وقتی به دنیا آمدم هزاران حیوان و گیاه را کشته‌ام! کلی آسیب به زمین و هوا زده‌ام!

بگذارید حداقل ردپایم را کمتر کنم!

نه اخلاق می‌فهمم که چیست!

نه بازاریابی بلدم! نه فروش بلدم!

اصلاً نمی‌دانم چکاره ام!

قطعا نویسنده نیستم! فقط چیزهایی سرهم بندی می‌کنم!

آن هم اضافی است! برای این هم باید روزی تقاص پس بدهم!

برای اینکه وقت دیگران را گرفتم! وقت خواننده ها را گرفتم! آنهایی که می‌توانستند در این مدت پولی بدست بیاورند و برای خودشان و جامعه شان مفید باشند! وقت آنها گرفتم! وقت هم که طلاست! پس به آن‌ها هم بدهکار می‌شوم!

بدهی بالای بدهی!

Persian

ازدواج هم که قبلاً می‌گفتم لازم نیست! ولی خبطی کردم! مسحور زیبایی زنها شدم! اما دیگر معرکه گیری بس است! زنها زیبایند باشند! برای خودشان زیبا هستند! ما از دور به همان قانعیم! آواز دهل شنیدن از دور خوش است!

الان دیگر می‌شود هر زن زیبایی را با هوش مصنوعی تولید کرد! تازه نرم‌افزارش هم هست!

همسرم میگوید نحوه‌ی رفتار با زن ها را بلد نیستم! درِ ماشین را هم که دیر باز می‌کنم! اصلاً با این ریش و پشم ما را چه به زن و زندگی! تازه کچل هم باشی! بانک ات هم تازه مو نداشته باشد! باز حساب بانکم اگر پر بود یک پدر شیرینی می‌شدم! اما پدر شیرین هم نیستم! تلخِ تلخِ تلخ! مثل خود حقیقت!

از زن و زندگی و آزادی آخرینش برای من کافیست

به جای کار کردن صبح تا شب از این چرندیات می‌نویسم! فکر می‌کنم اینها نان می‌شود! همش شعار! همش فلسفه بافی! همه اش متون ادبی!

کونِ کار هم ندارم! نه می‌توانم به قول دوستان بیل بزنم! نه می‌توانم کت و شلوار و کراوات بزنم ادای پولدار هارا در بیاورم! نه از بازی گلف خوشم می‌آید نه بلدم معامله کنم!

فقط به درد همین فلسفه بافی ها می‌خورم!

فقط ادعا! فقط شعار! فقط تنبلی!

نفَسم از جای گرم در می‌آید!

نه کارمند خوبی هستم نه بیزینسمن خوبی!

پدرم خیلی زحمت کشید و یک بخور و نمیری برایمان گذاشت! خدا رحمتش کنه.

همسرم میگوید همین باعث بدبختی من شده! این که مجبور نبودم کار کنم!

خودِ زندگی برای من سخت است! چه برسد به کار! مدرسه را به زور و ضرب تمام کردم! دانشگاه دیگر اضافه بود!

الان هم که نصفه شب ها بیدار می‌شوم دیگر کسی نمی‌تواند با من زندگی کند! چهار صبح شروع میکنم به نوشتن اباطیلی مثل این!

امیدوارم امروز دیگر تمامش کنم! امضاهای آخر کانادا! بعد هم بای بای!

بای بای پیشرفت دنیای مدرن!

بای بای رویای آمریکا و کانادا!

بای بای خانه های بزرگ چوبی!

Persian

بای بای پز خارج نشینی!

بای بای کلاس بالای پرواز خارجی!

بای بای تسلا!

بای بای انگلیسی بلغور کردن!

بای بای اینترنت سریع!

شاید بروم هند در معبد آنجا کار مجانی بکنم! یا در مرکز یوگای آمریکا بشوم خادم! یا بروم در روستا چند تا گوش مفت و مجانی پیدا کنم برایشان فلسفه بافی کنم!

من در شهر نه میتوانم جلوی خودم را بگیرم که بستنی نخرم! نه می‌توانم جلوی خودم را بگیرم که گوشت رو با ماست نخورم! باور کنید! در شهر به قهقرا می‌روم! نه به درد کار کردن می‌خورم! نه به درد پیتزا دلیوری! جلوی خودم را نمی‌توانم بگیرم! روزی دو سه تا پیتزا می‌خورم! چاق می‌شوم! آخر هم سر از بیمارستان در می‌آورم!

با مشتری هایم هم مدام بحث فلسفی می‌کنم! همش می‌خواهم آنها را یاد مرگ بیاندازم.

همش کِرم دارم به آنها بگویم اینقدر ملک نخرید! باید گذاشت و گذشت! اینجوری تیشه به ریشه‌ی بیزینس خودم می‌زنم!

حوصله ی تقلید هم ندارم! بدم می‌آید مثل بقیه کت و شلوار بپوشم و مثل بقیه فیلم تبلیغاتی درست کنم! مثلاً بازار را تحلیل کنم و به این نتیجه برسم که باید به من کمیسیون بدهید!

نمشود خرِ ما کلا دم نداشته باشد؟

مسولیت خودم کم نیست!

باید تغذیه ام را درست کنم!

باید هر لحظه آگاه باشم به مرگ!

باید زندگی را جدی نگیرم!

باید بنویسم مرگ توهم است!

باید بنویسم از مُردن؛ قبل از اینکه دیر بشود!

باید بدهی ام را به زمین کم کم پرداخت کنم.

Persian

باید آماده بشوم!

سفر سختی در پیش است! بار من هم سنگین است!

اینقدر نوشته و کارما دارم!

اینقدر وزر و وبال به قول دوستان!

اینقدر بدبختی دارم که باید رو بیاورم به معنویت!

بار جهان را و بار خانواده را دیگر نمی‌توانم به دوش بکشم!

خودم بدبختی زیاد دارم!

البته باید تمرین کنم مسولیت همه چیز را به عهده بگیرم!

این را باید هرروز تمرین کنم

پنج اصل تمرین درونی

https://www.unwritable.net/2022/12/blog-post_23.html

Persian

# بازی با نگاه جهت دار اینترنت؛ اثر تکنولوژی در هنر

March 24, 2023

دسته‌ها: طنزطور

زمان خواندن 1 دقیقه.

زمان خواندن 1 دقیقه ***

ما از نگاه اینترنت

این پست مقداری متفاوت هست. مقداری بازی و سرگرمی با نرم افزار. عکسها تولید نرم افزار هستند و نوشته ی بالای عکس ورودی نرم افزار. با حضور نرم افزارهای هوش مصنوعی شاهد انفجار مجدد اطلاعات خواهیم بود.

این عکس ها نشان دهنده ی این است که اینترنت چطور این کلمات را تفسیر میکند.

حداقل از دید قسمتی از اینترنت که در دسترس نرم افزار هوش مصنوعی هست این کلمات اینطور تفسیر و تعبیر میشوند.

نرم افزار های دیگری هم هستند که خروجی های متفاوتی میدهند.

این نرم افزاری بود که در دسترس من بود.

بعضی نتایج عجیب و غیر واقعی و برخی جالب هستند.

خروجی نرم افزار نشان دهنده ی Bias یا جهت دار بودن اطلاعات در اینترنت است.

تحریم های دو سویه از سوی حکومت های داخلی و خارجی و کمبود فعالیت ایرانیان و تاریخ هر سه در این جهت دار بودن ها نقش دارند.

از دیدن عکسها لذت ببرید!

لینک یکی از سایتهای هنرهای تولید شده توسط نرم افزار

https://lexica.art/

Women life freedom

Persian

## Iran architecture

## Iran

Persian

Persian_design_architecture_building_some_calligraphy

Persian calligraphy

Persian

The most beautiful women in bikini

A smiling Persian man face

Persian

Persian woman

Persian

Persian

Persian poetry

Persian

Islamic republic of Iran

Islamic Republic

Persian

Farsi

Persian music and culture

Hafiz Rumi poetry

Nowruz Nowrooz Haftseen Seven Sins Persian new year

Persian

# Iranian politics

🙂 RASOOL SHAHRAD BEJESTANI

Persian

این هم دو ویدیوی کوتاه ساخته شده توسط نرم‌افزار
تصویر و صدا و متن همه توسط نرم‌افزار تولید شده است

Persian

این ها هم چند نمونه‌ی دیگر از نرم‌افزار شرکت مایکروسافت
Dall E

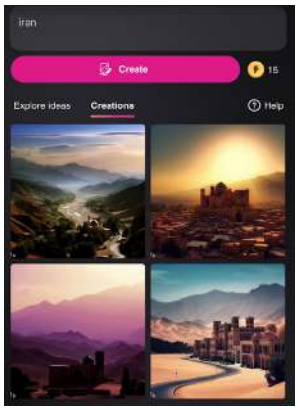


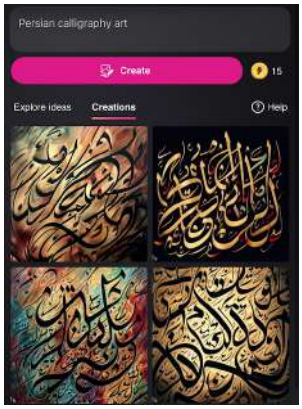


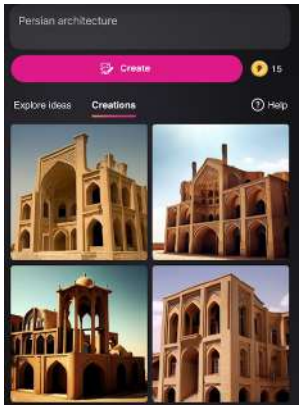


Persian

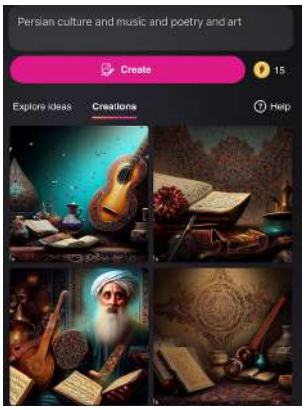
Persian culture and music and poetry and art
Create
15
Explore ideas
Creations
Help

Persian

Persian

Persian

# رفتن به تراپی! -۱

January 31, 2023

دسته‌ها: بلند, طنزطور, نمایشنامه, وقایع

برچسب‌ها: ذهن

زمان خواندن 6 دقیقه.

زمان خواندن 6 دقیقه ***

رفتن به تراپی!

مقدمات مراجعه به تراپیست! -۱

***

داشتم با دوستی صحبت می‌کردم! در واقع داشتم تمرین تراپی می‌کردم! در واقع داشتم تمرین گوش دادن می‌کردم! در واقع داشتم به خودم توجه می‌کردم!

یکی دو ساعتی گفتگو؛ تراپی کردیم! بعد این دوست عزیز به بنده پیشنهاد دادند که به تراپیست مراجعه کنم!

ایشان در گذشته موردهایی از دوستانش را دیده بود که هم مشکل دارند و هم می‌نویسند! ناگهان من را هم در این دسته‌بندی ذهنی قرار داد! ایشان از روی خاطره‌ی خوب خودش و دوستاتش یک اکستراپوله Extrapolation انجام داد و در نهایت صداقت و محبت به بنده پیشنهاد کرد به یک تراپیست مراجعه کنم!

البته قبلاً یک بار تماس گرفتم؛ شرح آن تماس مختصر با مشاور که حدود دو سال پیش بود را می‌خواستم اینجا بگذارم اما منصرف شدم! چرا چون از دو سال پیش تا الان خیلی چیزها تغییر کرده! بنده هم رشد کرده‌ام! ایشان هم رشد کرده! الان اینجانب به پذیرش رسیده‌ام!

خوب برویم سراغ این تراپیست جدید! ایشان بعد از مشکلات ذهنی ای که از ابتدای جوانی دامن‌گیر همه می‌شود به این نتیجه رسید که به روانشناسی نیاز دارد! خوب حالا چه کند؟ خودش می‌رود و درسهایش را می‌خواند تا روانشناس بشود! اول سر کچل خودش را درمان کند و بعد یک شغل و مدرک و موقعیتی هم دست و پا کند!

تراپیست ما با تلاش فراوان وارد دانشگاه شد! فکر می‌کرد به کعبه‌ی آمالش رسیده! در دانشگاه چند کتاب قطور از خزعبلات فروید و تراوشات یونگ به دستش دادند! مجبور بود آنها را حفظ کند و درسها را پاس کند! هیچگونه منطقی در کار نبود! مثلاً فروید می‌گفت ریدن اولین مشکل روانی انسان است! شاید ایشان دچار یبوست بوده‌اند! البته اگر یبوست بگیری بزرگترین مشکل روانیت ریدن است!

بگذریم تراپیست ما مسیر کسب مدرک را با موفقت و زورکی طی کرد! به گروه‌ها و جمع های روانشناسی رفت! یک شخصیت برای خودش در گروه روانشناس ها پیدا کرد! کمر به احداث یک بیزینس و خدمت به خلق بست!

Persian

روز به روز اما اضطرابش بیشتر و بیشتر می‌شد! قرص ها  داروهای مختلفی که قدیم تر به دیوانه های زنجیری می‌داند را روی خودش و مراجعانش امتحان می‌کرد! وارد چرخه‌های اقتصادی شده بود! زندگی خرج داشت!

ایشان هدفش خدمت خالصانه به مراجعانش بود! اما چه کنیم که زندگی هم خرج دارد!

ایشان برای دوستان و رفقا زحمت می‌کشید و مجانی مشاوره می‌داد!

اما مشخص بود که بنده خدا مثل فروید هنوز مشکل خودش را نتوانسته برطرف کند!

داستان کوزه گر و کوزه‌ی شکسته به وضوح قابل دیدن بود!

معمولاً دوستان مشاور بعد از چهار پنج طلاق مشاور ازدواج می‌شوند! به هر حال تمرین کرده اند!

بگذریم!

جامعه‌ی روانشناسان داشتند جای ملاها و کشیش ها را می‌گرفتند! اما هنوز قدرت تغییر بزرگ مثل تراپی ای که آخوند ها روی جامعه انجام میدهند را نداشتند! حتی مداحان به نظر موثر تر بودند!

یک مداح به کمک موسیقی و هنرِ خواندن و اسطوره پردازی هزاران نفر را می‌گریاند و آرام می‌کند!

هیچ مشاوری از نظر قیمت و کمیت به پای مداح و آخوند روضه خان نمیرسد!

خلاصه این مشاورها هم مجهز به سلاح ذهن خواستند مشکلات بشر را با قیمت بسیار زیاد و به صورت لاکچری حل کنند! هنوز هم پرداخت هزینه‌های مشاوره جزو خدمات لاکچری بیمه‌های درمانی است! تا دولت سوبسید ندهد فقط مرفهین با درد توان پرداخت دارند!

با این مقدمه ان شاء الله در جلسه‌ی بعدی شما را در جریان این جلسه‌ی مشاوره یا تراپی می‌گذارم!

گزارشِ یک تراپی!-۲

***

الو سلام! برای مشاوره مزاحم میشوم! لطفاً هزینه اش را بفرمایید!

صد لار! لطفاً برای تعیین وقت؛ اول واریز بفرمایید!

از طریق سایت واریز و تعیین وقت انجام می‌شود! سایتها ارزان تر از منشی کار را انجام می‌دهند.

بالاخره آدرس را پیدا کردم! یک هفته‌ای طول کشید تا وقت بگیرم! خیلی سرشان شلوغ است! مراجعان صف بسته‌اند!

روی صندلی می‌نشینم! صندلی من حتماً پایین تر است! برای داشتن پذیرش باید پا

Persian

هر دو نگاهی به ساعتهایمان می‌اندازیم و شروع می‌کنیم!

تراپیست: خوب بفرمایید!

من نمیدانم از کجا شروع کنم آقای دکتر! خودم اعتقادی به ذهن ندارم! ذهن نمی‌تواند درمان ذهن باشد! این را جایی نوشته‌ام!

ذهن درمان ذهن نیست

https://www.unwritable.net/2021/04/blog-post_95.html

حالت شعر دارد! گاهی می‌نویسم!

می‌گویند کسانی که مشکل دارند می‌نویسند!

آقای دکتر آخر افراد کمی حرف‌های من را می‌گیرند!

این می‌شود که بهترین مشاور من همین کاغذ و قلم شیشه‌ای است!

تراپیست:( با خودش تمرین می‌کند که من را به حرف وادارد! بدون وارد شدن به داستان‌ها و دراماهای من! ) خوب میگفتی!

( او کارش را درست انجام می‌دهد! یعنی نشان می‌دهد که شنواست و قضاوتی ندارد )

ادامه می‌دهم!

بله جناب دکتر!

گاهی حس تنهایی دارم! این ها را می‌نویسم! گاهی هم برای بعضی ها می‌فرستم!

گاهی شعر مولانا می‌خوانم که می‌گفت

بشنو از نی ...

از درون من نجست اسرار من ...

گاهی هم احساسات آنقدر زیاد است که ابراز آن در قالب شعر و اشک ممکن می‌شود!

تراپیست:(حالا کمی کنجکاو شده) خوب چه می‌نویسی؟

از موضوعات درونی مینویسم!

Persian

از اتفاقات! مثلاً همین جلسه تراپی!

اعتقادی به دارو ندارم! تا مجبور نشوم

قرص و الکل و علف و کوکایین و SSRI مصرف نمی‌کنم! از ورزش و تغذیه کمک می‌گیرم!

از اکهارت و سادگورو!

شادترین آدمهایی که می‌شناسم!

از مدیتیشن!

از یوگا!

گاهی داستان زندگی ام را می‌نویسم!

مراجعه به درون را راه حل می‌دانم!

زیاد معتقد نیستم شما از بیرون بتوانی کمکی بکنی!

هر کسی اول باید به خودش کمک کند!

رنج ها نعمتند!

دردها را باید چشید!

احساسات را باید کامل حس کرد!

تنها را عبور از حس های منفی حس کردن کامل آنهاست بدون مقاومت!

تسلیم دکتر!

معنای پذیرش و تسلیم!

تراپیست: ( حالا کمی همزاد پنداری می‌کند اما زود به نقشش بازمیگردد)بسیار عالی! بله ادامه می‌دادی!

بله دیگه آقای دکتر! حرف زدن خودش کمی آدم را آرام می‌کند! شغل خوبی دارید! من هم به بیزینس شما علاقمند هستم!

کمی از داستان های ذهنی ام و ماجراهایم با خانمم و خانواده‌ام را تعریف می‌کنم! هر آنچه می‌خواستم بنویسم را شفاها می‌گویم!

Persian

نگاهی به ساعتم می اندازم! تقریباً یک ساعت شده!

تراپیست: خوب شما بسیار خوب از پس مدیریت مسایل برآمده‌ای! ما یک پکیج داریم. حدود بیست جلسه. در آن به مسائل مختلف می‌پردازیم. هفته‌ای یک ساعت!

(تراپیست در نقش یک مامور فروش کلی از محصولش تعریف می‌کند)

لطفاً برای جلسات بعدی با منشی هماهنگی کنید.

خیلی خوشحال شدم!

بیرون می‌آیم یک حساب سرانگشتی می‌بینم باید چند هزار دلاری بدهم تا کسی به حرفهایم گوش بدهد! کمی گران است! شاید بلیط یک سفر باشد! سفری برای یوگا! منشی را میپیچانم و می‌گویم برای جلسه‌ی بعد تماس میگیرم!

حالا اگر مجددا رفتم برایتان گزارش می‌دهم!

Persian

January 11, 2023

دسته‌ها: English, طنزطور

زمان خواندن 3 دقیقه.

زمان خواندن 3 دقیقه ***

## !Poop! How east and west deal with it

***

!Today we want to compare east vs west when it comes to solving an issue called poop

Poop in nature not only an issue but it is a great food for all the plants, trees, insects, and .eventually other animals

.Poop is a food; a half digested  food that belongs to the earth. It’s enriches the soil

?Eastern people notice that and they put it back to the earth

The best way is to spread the poop all over the nature so all the insects and other plants can use it . humans tend to live together and don’t want to walk long distances., so we can .directly put it into the earth but it’s just kind of scary

.So the Easterns came with the solution slightly offside hole, and it runs directly to the earth

But let’s see what is the Westerners solution. westerners make a nice white big bowl! fill it up .half with water and put all the poop on the show
Then  you have to use a flush and consume a lot of water just to get rid of that and a lot of !people don’t have time to even push the lever
.And you guessed tge seenery

Some people claim that western solution is more hygienic. Guess what; when you seat in squad only the soul of your feet food touches the ground and then you have a shoe or a .sandal
but on a western solution, you have to sit on a surface that don’t know what happened .before. Is there poop or urine on that you don’t know

some smart people came with a solution, which is put a paper and guess what! See that thin ?paper when it comes to some moisture what happens

In the eastern solution, we use water to wash our butt on the western solution you use a !paper t

Persian

Some use wet paper! And it cloggs! Then they come up with flushable wet paper! And it doesn't work! And pipe clogs and flood happens! More money you spend!

I don't need to debate which one cleans better.

In order to make paper, you have to cut the trees and make the earth into a desert.

And all you get is a smelly butt and no jungle!

In the eastern solution, you have access to the area to wipe it, or better, wash it clean as clean as your face! and guess what? In the western solution you have no access!

which one is the natural position to sit and get rid of all that shit?
Guess what nature has already had dissolution look at our nearest relatives, and there is a muscle that blocks the shit highway when we sit or stand.

This highway opens up when we are in squads. If you use western solution I'm sorry to tell you; you are always full of shit!

Sorry that's nature! Nature rules!

Some people come up with expensive solution and contraption and sell it for hundreds of dollars but there is one simple solution

A hose! and a hole in the ground!
Then you will have a healthy body that can squat!

And we always lie things flush! not coming out (compare with the switches)

Persian

# سفر به مریخ با کون شَسته

December 29, 2022

دسته‌ها: طنزطور

زمان خواندن 2 دقیقه.

زمان خواندن 2 دقیقه ***

سفر به مریخ با کون شُسته

***

خواستم بگویم باسن یا ماتحت یا مقعد یا هر کلمه‌ی دیگری، دیدم راحت باشیم بهتر است! اینجا می‌توانیم راحت باشیم! راحت بخوانیم و بنویسیم!

اصلاً من بی ادب!

شما از ما ادب بیاموز!

به عنوان کسی که در آمریکای شمالی زندگی می‌کند این کون نَشسته خودش معضلی بزرگ است!

گاهی دست به دامن دستمال توالت می‌شوم! با لطایف الحیلی دستمال و پوشک می‌گذارم تا به حمام و آب برسم! گاهی هم کلی میگردم و راه میروم تا یک کون شویی با شلنگ یا بیده پیدا کنم! خلاصه مشکلات زندگی در جهان پیشرفته‌ی غرب زیاد است!

اما دور از شوخی؛ این عنوان نشان دهنده‌ی یک تناقض بزرگ در انسان است.

نشان می‌دهد آدم‌هایی که آنقدر پیشرف کردند که توانستند پا روی ماه بگذارند متوجه نشدند که کون با دستمال پاک نمی‌شود!

نمی‌شود که نمی‌شود! اصرار بیخود نفرمایید! به خدا کون با دستمال تمیز نمی‌شود!

هیچکسی که بلافاصله بعد از اجابت مزاج دوش نمی‌گیرد! طرف صبح می‌رود سر کار تا شب! دوش کجا بود؟

تازه اگر هم دوش بگیرد باز به اندازه‌ی شستن موضع در هنگام نشَستن تمیزی عاید نمیشود!

موضع مورد نظر در هنگام نشَستن در معرض آب است نه موقع دوش گرفتن و در حالت ایستادن!

پس در اینجا ثابت میشود که انسان با کون نشُسته به ماه سفر کرد!

اگر جهان را به دو قسمت شرق و غرب تقسیم کنیم مشاهدات من اینگونه است:

Persian

در غرب توجه به بیرون زیاد است و به دورن کم.

در شرق توجه به درون زیاد است و به بیرون کم.

اینطور می‌شود که نسبتاً

در غرب خیابان‌ها تمیز و خانه ها کثیف اند.

در شرق خیابان کثیف و خانه ها تمیزند.

در غرب توجه به بیرون آنقدر زیاد بوده که توانسته‌اند موشک بسازند و به ماه بروند ولی با کون نشُسته!

در شرق توجه به درون آنقدر بوده که توانسته‌اند آرامش و معنویت نسبی بدست بیاورند ولی با خیابان‌های شلوغ و معمولاً کثیف!

خلاصه؛ به امید روزی که انسان به تعادل برسد و شرق و غرب به هم بپیوندند و آن روز روز شکوفایی بشر خواهد بود.

ما با کون نَشسته رفتیم به ماه؛ امیدوارم این بار برای رفتن به مریخ کمی بیشتر به درونمان هم توجه کنیم!

Persian

# مناجات -۲

November 27, 2022

دسته‌ها: طنزطور

برچسب‌ها: نوشتن

زمان خواندن 1 دقیقه.

زمان خواندن 2 دقیقه ***

مناجات!

***

وقتی با خودم حرف می‌زنم می‌تونم اسمش رو بگذارم مناجات.

چه با خودم حرف بزنم چه با خواننده هایی که نمی‌شناسم چه با یک خدای فرضی!

واقعا چه تفاوتی دارد؟

حالا هم بعد از یک روز خوب نشستم روی مبل و به جای یک مراقبه ی درست و حسابی دارم مناجات می‌کنم!

مناجات نوشتاری!

چرخه‌های طبیعت رو انجام دادم!

خور و خواب و خشم و شهوت همه انجام شد!

حالا من موندم در انتظار طیران خودم!

طیران آدمیت شده آرزوم!

بعد از خوردن میوه و چای گیاهی و موز و نوتلا و نون و کف شیر و عدس پلو با شوید و ماست حالا دیگه حسی نمونده که خیلی عمیق باشه! در نتیجه این نوشته میشه شبیه کص شعر گویی هایی بعد غذا در مهمانی!

زیاد انتظار مناجاتی مثل مناجات های معنوی از این نداشته باشید!

البته تیترش هم وقتی مناجات باشه کسی زیاد کلیک نمی‌کنه!

اگر توی عنوان بگذارم سکس و کمی هم چاشنی خاله زنکی بهش بدن مردم خوب کلیک می‌کنند!

Persian

نوشته‌های من هم مثل حس هام بالا و پایین داره. بعضی هاش به شدت احساسی و عرفانی شاید باشه! بعضی هاش رو وقتی می‌نویسم اشک امان نمیده!

گاهی هم خستگی ذهنی و پرخوری بدنی و تنهایی و نداشتن هم صحبت باعث میشه بیام اینجا!

نه اینکه یکی از یکی بهتر یا بدتر باشه! ولی حال ما اینه!

در این لحظه!

گاهی شاد و گاهی افسرده! گاهی عجول و گاهی آرام!

اما همون حال رو همون‌طور که هست اینجا لابلای کلمات می‌گذارم!

اینم سرگرمی ماست!

کسی خوند خوند! نخوند هم مهم نیست!

هیچی مهم نیست!

وقتی مرگ هست هیچی مهم نیست!

جز آگاهی و تجربه!

من هم حرف زدن با کلمات رو اینجا تجربه می‌کنم.

اسمش رو میشه بگذاریم مناجات!

مناجات من با خدا!

من با خودم!

من با شما!

من و شما و خدا هم هممون یکی هستیم!

یکی بود یکی نبود!

غیر از خدا هیچکس نبود!

بای!

Persian

# لجن پراکنی با لینک!

November 11, 2022

دسته‌ها: طنزطور, کوتاه, وقایع

برچسب‌ها: همسر

زمان خواندن <1 دقیقه.

زمان خواندن 1 دقیقه ***

لجن پراکنی با لینک!

***

گل نیلوفر منشأ الهام برای یوگی هاست. چون از داخل لجن می‌روید. از تمام آن لجن ها استفاده می‌کند و آن طرح زیبا و رنگ زیبا را خلق می‌کند!

نه تنها خودش آلوده به لجن نمی‌شود بلکه عطر فراوانی هم تولید می‌کند!

گاهی ایکسم به من می‌گوید در اینترنت لجن پراکنی نکن! شاید در نوشته‌های من لجن هایی یافته!

(ایکس کنایه از یک فردی است که خودتان شاید بشناسید اما لازم نیست نامش را بیاورم!)

این می‌شود که این حرف لجن دار را به سمت من پرتاب می‌کند!

حال این من هستم که انتخاب می‌کنم این لجن را تبدیل به گلی زیبا کنم یا از تعفن آن رنج بکشم!

حالا این نوشته را هم تقدیم کردیم!

ببخشید شاید شما لجن اش را ببینید! شاید هم عطر و رنگی از گل نیلوفر!

شما خودتان انتخاب گر و خلاقید!

این شما و این هم لجن پراکنی جدید اینترنتی بنده!

امیدوارم از گل نیلوفر لذت ببرید!!!

Persian

# کنایه هایی برای شاشیدن!

November 11, 2022

دسته‌ها: طنزطور

زمان خواندن 2 دقیقه.

زمان خواندن 3 دقیقه ***

کنایه هایی برای شاشیدن!

***

بسیار متحیر شدم ار ذهنم. از کنایه ها و فیلم ها و انیمیشن ها و صحنه سازی هایی که می‌کند تا یک چیز را به من بفهماند! بلند شو بشاش!

آنقدر ظریف و خلاقانه میگوید که شیش صبحی دلم نیامد ننویسمش!

امروز اول یک انیمیشن درست کرده بود، انیمیشن راجع به مسایل ایران بود. تظاهرات ها و جنگ روانی حکومت. در جایی از این انیمیشن یک بچه بسیجی داشت میشاشید! میخواست مثلاً روی اعتراضات مردم بشاشد! یک انیمیشن با سبک فیلم های اکشن و زمینه‌ی سفید به صورت طنز. البته مردم هم از خرابکاری های او با خبر می‌شدند.

در جای دیگری در یک شهر دنبال یک باغچه یا درختی بودم برای شاشیدن. وقتی بالاخره یک تکه باغچه سرسبز و درختی پیدا کردم که پشت دیواری بود آنجا رفتم و مشغول شاشیدن شدم! اما نگو که آنجا سقف اتاق کارگران ساختمان بود! وسطهای کار مکالمات کارگران را می‌شنیدم که یکی می‌پرسید او دارد چه می‌کند! دیگری جواب می‌داد یکی دارد بالای اتاق ما میشاشد و بین خودشان به من فحش می‌دادند! و من با عجله باید شاشیدن را تمام می‌کردم تا فحش های درشت تری نثارم نشود!

بارها اتفاق می‌افتد که ذهن من؛ مرا به دستشویی های مختلف با انواع طرح های معماری گوناگون می‌برَد! بلکه بفهمم و بیدار بشوم!

آنقدر با ظرافت و خلاقیت این قضیه شاشیدن را مطرح می‌کند که گاهی شرمنده‌اش می‌شوم!

از بازسازی دست‌شویی خانه‌ای که در کودکی در آن زندگی می‌کردم تا دستشویی های سنگی آشرام هند! همه را با جزییات دقیق معماری برایم طراحی می‌کند.

قبلاً در مورد «زبان کنایه وار ذهن» نوشته بودم.

تلفیق ظریف بیداری و خواب در این داستان کنایه وار ذهن.

یک سناریوی پیچیده برای فهماندن یک موضوع ساده‌ی فیزیکی که مثانه ات پر شده! بلند شو بشاش!

Persian

این تلفیق آنقدر خلاقانه می‌شود که بعد از بیدار شدن انگشت به دهان می‌مانم!

بعد یاد خلقت می‌افتم. انگار کل داستان خلقت ما هم همینطور است.

انگار ماده و غیر ماده با ظرافت و خلاقیت بی نظیری در هم تنیده شده‌اند.

در خلقت ما بعد فیزیکی یعنی بدن و بعد غیر فیزیکی مثلا روح در یک سناریوی به شدت خلاقانه با هم مخلوط شده‌اند.

در این سناریوی بزرگ زندگی انگار سازنده سعی دارد با کنایه به ما بگوید که ما بدن فیزیکی نیستیم!

ما یک موجود غیر فیزیکی هستیم! مثل یک روح نا میرا. روحی که بعد از چرخه های تولد و مرگ بدن کماکان به سفر خودش ادامه میدهد.

سناریوهای ظریف ذهن من برای بیدار کردن من از خواب به سناریوی بیدار شدن ما از خواب غفلت مادیت خیلی شبیه است!

سازنده‌ی خلاق این سناریو به زبانها و با استعاره ها و کنایات بی نهایت نامحدود ما را به وجود یک هوش عظیم در پشت این سناریوی بدن هدایت می‌کند.

امتزاج زیبا و ظریف ماده با روح!

شاید خلقت هم مثل ذهن من خلاقانه و کنایی باشد!

شاید من هم دارم اینجا ذهن مادی ام را با جهان فرامادی برای شما مخلوط می‌کنم!

و از این اختلاط ظریف این نوشته‌ها زاده می‌شود!

Persian

# اول حال خودت را خوب کن!

November 9, 2022

دسته‌ها: شعرطور, طنزطور

برچسب‌ها: ایران/سیاسی, نوشتن

زمان خواندن 1 دقیقه.

زمان خواندن 1 دقیقه ***

اول حال خودت را خوب کن!

***

اگر میخواهی بنویسی؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی بخوانی این سطور را؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی خوشبخت شوی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی به دیگران خدمت کنی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی به کسی کمک کنی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی با دیکتاتوری مبارزه کنی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی به اهدافت برسی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی زندگی کنی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی بمیری ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر خانواده تشکیل بدهی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی بچه بزرگ کنی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی بدانی حال خوب چیست ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی به کسی زنگ بزنی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی سفر بروی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

Persian

اگر میخواهی قرار کاری بگذاری ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی هیچ کاری نکنی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی فقط باشی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی پیاده‌روی کنی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

هرکاری می‌خواهی انجام بدهی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی نوشته را تمام کنی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی اسکرول کنی بروی ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

اگر میخواهی بدانی چطور حال خودت را خوب کنی! ؛ اول حالِ خودت را خوب کن!

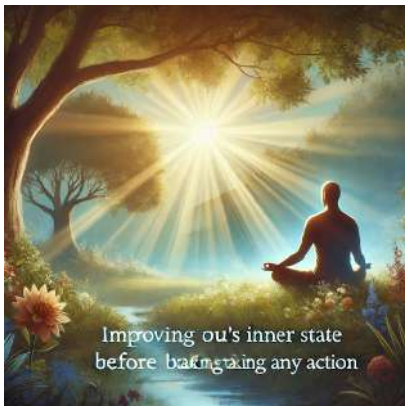


Persian

# نامه‌ای به رسول کوچک! - دودول

July 22, 2022

دسته‌ها: طنزطور

برچسب‌ها: جنسیت, خانواده،ازدواج, کودکی

زمان خواندن 1 دقیقه.

زمان خواندن 2 دقیقه ***

نامه‌ای به رسول کوچک! – دودول

***

دوستی گفت برای کودکیت نامه بنویس. دختری جوان اما آگاه با حسی مادرانه!

رسول کوچک که می‌نویسم کمی خنده دار است! یک نفر وقتی بچه بودم گفت رسول کوچیکه و اشاره کرد به دولم! یعنی هویتی برای آلت تناسلی من قایل شد در حد خودم! یعنی اون رسول کوچیکه بود خود من رسول بزرگه! هنوز یادمه که با تعجب نگاهش کردم!

البته در فضای جنسیت زده‌ی مذهبی بعید هم نیست. جایی که اولین کار مهم برای بچه‌ی پسر اصلاح پوست دودول است! از همانجا اصلاحات شروع میشود! دول ختنه نکرده بد است و زشت! و دول ختنه شده خوشگل و خوب! همین داستان را بگیرید و ادامه بدهید! تا آخر عمر!

برای ازدواج هم پشت در می‌ایستند تا از آکبند بودن واژن زن خیالشان راحت باشد! کلی پول داده‌اند و باید از نو بودن جنس مطمئن شوند! بعد از مُردن هر خانمی هم عکس گل می‌گذارند روی اعلامیه نکند آن دولهایی که یک عمر اصلاح نشدند با دیدن عکس بالا بیایند! زن اسم هم ندارد! زن خواهر فلانی است و همسر فلانی!

هنوز سوزشهای ادرار ناشی از ختنه یادم هست. و آخرین تصویر از پرستارها قبل از بیهوشی برای ختنه! هنوز رشوه‌های زیادی که گرفتم در قالب ماشین و اسباب بازی و بستنی یادم هست! این جماعت احمق! نمی‌دانم چطور می‌شود کامل بخشیدشان!

خودشان هم درگیر همین خشونت و حماقت بوده‌اند! پس نادان بودند! جدیداً هم می‌گویند بهتر است بلافاصله بعداز تولد ببرند و مثل من تا ۵ سالگی صبر نکنند! افاضات پشت افاضات! یعنی به بچه‌ی تازه متولد شده‌ی بی پناه هم رحم نمی‌کنند!

نوع جدیدشان هم دنبال مزایای علمی ختنه اند! تزیین حماقت با شبه علم!

آخه احمق تو از خدا بیشتر میدونی که باید اصلاحش کنی؟

خدا نمیدونسته پوست و چقدر و کجا بذاره؟

Persian

امیدوارم بتوانم ببخشم! برای آزادی خودم! این نوشته‌ها طنز تلخی است که در این خاورمیانه‌ی لعنتی جریان دارد! بروم تا بیشتر عصبانی نشدم!

Persian

# عنِ سگِ متمدن

February 26, 2022

دسته‌ها: طنزطور

برچسب‌ها: زندگی, طبیعت و زمین

زمان خواندن 1 دقیقه.

زمان خواندن 2 دقیقه ***

عنِ سگِ متمدن

مدفوع وقتی که طبیعی باشه یکی از ابزارهای طبیعت هست که خیلی هم کارکردهای مهمی داره. در طبیعت مدفوع از غذای طبیعی درست میشه. به درستی پخش و تجزیه میشه و چندین کارکرد مهم داره. بعضی از این کارکرد ها پخش مواد نیمه هضم شده، غنی کردن خاک، پخش تخم مواد، کمک به تخمک‌گذاری و تغذیه حشرات و غیره هست. در نهایت مدفوع یک حلقه‌ی مهم از زنجیره‌ی چرخه های اکوسیستم رو تشکیل میده.

آدم مدرن با زندگی غیرعادی خودش و حیوانات اهلیش حجم زیادی از اون رو تولید می‌کنه و یک جا جمع میکنه و بدون انجام پخش و پروسه‌ی طبیعی تجزیه مشکلات خیلی بزرگی تولید کرده.

بشر خیلی مدرن تر! حیوانات گوشتخوار رو به عنوان همدم خودش پرورش میده. غذاهای کارخانه‌ای به خورد این زبان بسته ها میده. و بدترین کار و می‌کنه وقتی به مدفوع می رسه. به جای چال کردن که بهترین و طبیعی ترین و شاید ساده‌ترین راه حله، از وقت گرانبهاش صرف می‌کنه کمرش رو خم می‌کنه این مدفوع رو با یک ماده‌ی تجزیه ناپذیر مخلوط می‌کنه و بعد در طبیعت یا اگر خیلی مودب باشه در یک سطل رها می‌کنه. بعد در نهایت تمدن محتویات سطل رو با صرف بنزین و گازوییل می‌بره چند کیلومتر اون طرف تر پرت میکنه تو طبیعت و مجتمع می‌کنه.

همون مدفوعی که می‌توانست ظرف چند روز در زیر خاک تجزیه بشه و خاک رو غنی کنه رو تبدیل می‌کنه به هزاران تن پلاستیک مخلوط به مدفوع! حال این پلاستیک های مخلوط شده با مدفوع رو چه کنیم! بلای جان انسان و طبیعت که توسط انسان مدرن متمدن تولید شده! هیچ کسی هم حاضر نیست مجدد اون پلاستیک رو برداره و یه خاکی به سرش بریزه! این شد نمونه‌ای از ایجاد مشکل و حل مشکل توسط انسان متمدن متفکر!

Persian

ویدیوی‌زیررا ببینید

https://youtu.be/2Xnf2nHad6I?si=Wjk-BMM2JXCAb4PA

# آي آدماي لاغر!

April 11, 2021

دسته‌ها: طنزطور, کوتاه

زمان خواندن <1 دقیقه.

زمان خواندن 1 دقیقه ***

## آي آدماي لاغر!

من که اینو خودم درك كردم .. فکر کنم علم هورمونها هم اینو تایید کنه ...

شما نمیدونید!

ما چاقها وقتي ميخوايم بيدار بمونيم ميخوريم
وقتي ناراحتيم ميخوريم
وقتي خوشحاليم ميخوريم
وقتي احساساتي هستيم ميخوريم
وقتي يه فيلم خوب ميبينيم ميخوريم
وقتي كه ميخوايم قليان احساساتمون رو كنترل كنيم ميخوريم
وقتي حوصله نداريم ميخوريم
وقتي ميخوايم مهمونامون راحت باشن ميخوريم
وقتي ميخوايم كول باشيم ميخوريم
وقتي ميخوايم دوست باشيم ميخوريم
و...

به چاقها احترام بگذارید
چون اونها احساساتي ترين و بعضيشون مهربون ترين آدمها هستند

خلاصه اینکه .. شکم گنده اونقدر ها هم که میگن زشت نیست و شاید محل ذخیره ي احساسات ما باشه ؛)

Persian